

« انجمن تحقیق مسائل تاریخی و اعتقادی »

نقد شهید آگاه

پاسخ به حجت الاسلام

آقای لطف الله صافی گلپایگانی

تا همه کتاب را با دقت بخوانید درباره آن نظر ندهید

اسناد محرمانه ساواک در آخر کتاب

مقدمه :

این نکته بر صاحب نظران پوشیده نیست که در مسائل فکری و تعقلی چون احتیاج بیشتری به تحقیق و دقت نظر هست بیش از هر چیز باید از نیروی عقل و فکر استفاده شود و نیروی عاطفه هرگز نباید در قلمرو مسائل فکری وارد گردد و اگر حماسه سرائی که کار عاطفه است در حریم مسائل فکری و عقلی وارد شود، کار تحقیق و کنجکاوی را مشکل میکند و گاهی انسان را به اشتباه میاندازد.

ولی در موضوعاتی از قبیل موضوعات عشقی و رزمی و مسائل تخیلی باید از عاطفه نیرومند و برافروخته استفاده شود، نه از فکر و تعقل و اگر در مسائل عاطفی از فکر و تعقل استفاده شود، آن مسائل بصورتی بی روح و خشک و خسته کننده، جلوه خواهد کرد.

در مسئله قیام امام حسین - علیه السلام - که هم جنبه تعقلی دارد و هم جنبه عاطفی، اگر کسی بخواهد به تحقیق و کنجکاوی و جنبه تعقلی آن بپردازد، باید فقط از نیروی فکر و تعقل استمداد کند، نه از

نیروی عاطفه .

کتاب «شهید جاوید» چون بر مبنای تحقیق و کنجکاوای تألیف شده طبعاً بیشتر به جنبه فکری و تعقلی مسئله پرداخته و بحث استدلال را تعقیب کرده و جنبه عاطفی مسئله را دنبال نکرده است .

روی این اصل ، اگر نویسنده ای بخواهد در برابر کتاب نامبرده ، بایستد و مخالف آن چیزی بنویسد باید فقط به استدلال و تحقیق بپردازد و اگر در این میدان ، تحت تأثیر عاطفه ، چیزی بنویسد ، طبیعی است که گرفتار لغزش میشود .

پیروی از عاطفه :

نویسنده کتاب «شهید آگاه» که تحقیقات کتاب «شهید جاوید» باطرز فکرش سازگار نبوده ؛ به خشم آمده و از همان اول که قلم بدست گرفته ، تحت تأثیر طغیان عاطفه و خشم و غضب ، شروع به نوشتن کرده و از اینرو ، نتوانسته است از مهمترین بزرگ درص ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و از تمیزهای کودکان درص ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و از بی ادبی و هتاکی نسبت به نویسنده کتاب «شهید جاوید» درص ۲۰۸ و از کهنه شمردن نظر دودانشمنده بزرگ شیعه ، مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی - رضوان الله علیهما - در ص ۱۰۶ و از آرزوی مرگ کردن برای خویش درص ۴۲۷ خودداری کند !!!

خود معظم له نیز پس از نوشتن کتاب که قدری از خشمش کاسته شده ، فهمیده است که از حدود ادب نویسنده گی خارج شده و از اینرو ؛ در مقدمه کتاب ، ص ۸ ، سطر ۱۱ و ۱۲ به معذرت خواهی پرداخته و از

خوانندگان کتابش تقاضا کرده که هنگام مطالعه کتاب ، این عذرخواهی را فراموش نکنند . ولی ایشان باید این عذرخواهی را از شخص نویسنده کتاب «شهید جاوید» بکنند و گرنه به همین مقدار عذرخواهی که در مقدمه کتاب کرده ، مسئولیت قیامت از او برداشته نمیشود . حضرت علی - علیه السلام - فرمود :

«يَوْمَ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ» .

(کلمات قصار ، نهج البلاغه ، ۲۴۲)

یعنی : «روزی که بظرفداری مظلوم ، ظالم را کیفر میدهند ، سخت تر است از روزی که وی به مظلوم ستم کرده است» .

بررسی اجمالی کتاب «شهید آگاه»

خلاصه محتوای کتاب «شهید آگاه» اینست که امام حسین - علیه السلام - هیچگونه امیدی به پیروزی نداشته بلکه میدانسته است در این سفر، در کربلا شهید میشود و به همین منظور هم حرکت کرده و امام در این حرکت خود، تعبُّد به شهادت نموده و خانوادۀ رسالت را به اسیری کشانده است!

همه حساسیت معظّم له، روی مسئله علم امام است و به همین جهت، اسم کتاب را «شهید آگاه» گذاشته است. در نظر ایشان کسی که بگوید: امام به امید پیروزی بردشمن، از مکه بسوی کوفه حرکت کرده، گناهی نابخشودنی مرتکب شده است.

این نویسنده آنجا که به سخنان بزرگانی از قبیل شیخ مفید و سیّد مرتضی و شیخ طوسی - رضوان الله علیهم - میرسد و می بیند آنان میگویند: امام حسین (ع) به امید تسخیر کوفه و غلبه بردشمن از مکه

حرکت کرد، چون نتوانسته صریحاً نسبت اشتباه به علمای نامبرده بدهد، سخنانشان را توجیه کرده و بدون هیچ قرینه‌ای این بزرگان تشیع را به پیروی از اهل سنت - بمنظور اقناع آنان - متهم نموده است. (شهید آگاه، ص ۸۷ و ۱۷۲ و ۲۳۰)

چون پایه سخن معظّم له اینست که امام حسین (ع) هیچگونه امیدی به پیروزی بردشمن نداشته، رفتار و گفتار امام را طوری تفسیر میکنند که با عقیده خودش منطبق شود. طبق نوشته این نویسنده، در حقیقت منطق آنحضرت اینست که:

اگرچه در ظاهر من مسلم بن عقیل را برای بررسی اوضاع کوفه و بیعت گرفتن برای جهاد و تهیه نیرو، فرستادم ولی در واقع نه منظورم بررسی اوضاع کوفه بوده، نه بیعت گرفتن برای جهاد، نه تهیه نیرو، نه تسخیر کوفه، نه برگرداندن خلافت اسلامی به مرکز اصلی خود، نه نجات دادن اسلام از راه قدرت خلافت، نه ضبط زکوات و گرفتن جزیه، نه اجراء حدود اسلام، نه کوتاه کردن دست زورمندان از تجاوز به حریم اسلام، نه بسط فرهنگ اسلامی، نه بستن پیمانهای نظامی و اقتصادی و فرهنگی بنفع جهان اسلام و نه بسیج نیرو، برای جهاد با کشورهای متجاوز. هیچیک از این معانی منظور من نبوده. و اگر در خطبه ام گفته‌ام: بنی امیه حدود اسلام را تعطیل کرده‌اند (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴) و در نامه خود به مردم بصره نوشته‌ام: سنت پیغمبر مرده و بدعت، جای آنرا گرفته (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶) منظورم این نبوده که عملاً وارد میدان شوم و با دردست گرفتن خلافت، حدود اسلام را اجراء و سنت پیغمبر را زنده و بدعت‌ها را نابود سازم بلکه منظورم از این حرکت

این بوده که بطلان خلافت یزید را اعلام کنم و خود و یاران و کودکانم را عمداً به کشتن بدهم و خانواده خود را به اسیری بکشانم تا بدین وسیله یزید، خود بخود، از خلافت اسلامی برکنار شود! و نظام حکومتی اسلام از این وضع رسوا نجات یابد!

به فتوای نویسنده کتاب « شهید آگاه » فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه و بیعت گرفتن او از مردم و تهیه اسلحه و جمع آوری اعانه و اینکه مسلم پس از بررسی و تحقیق کامل به امام نوشت: مردم کوفه باشما هستند و زودتر بسوی کوفه حرکت کنید، اینها همه کارهای ظاهری و تو خالی بوده و در واقع نه به بررسی اوضاع کوفه احتیاجی بوده، نه به بیعت گرفتن از مردم، نه به اسلحه و پول و نیروی نظامی، نه به تسخیر کوفه و اصلاً امام نمیخواسته به کوفه برود. به قول این نویسنده، این کارهای ظاهری و تو خالی بنام اتمام حجت خوانده میشود. در نظر ایشان اتمام حجت کاری است ظاهری و تو خالی نه جیدی و واقعی (شهید آگاه، ص ۲۷۶، سطر ۲۱).

به عقیده معظم له، باین کارهای ظاهری و تو خالی و سرانجام با کشته شدن امام و یارانش و اسیری خانواده اش، یزید همینطور خود بخود از خلافت اسلامی برکنار شد! (شهید آگاه، ص ۳۲۵، سطر ۱۹) و نظام حکومتی اسلام از استبداد و اختناق نجات یافت! (شهید آگاه، ص ۴۸۴) درست دقت کنید ببینید این نویسنده محترم چه گفته است!!!

سرگردانی نویسنده:

نویسنده کتاب « شهید آگاه » چون دیده است این منطق، عقلانی نیست

و باین بیان نمیتوان قیام امام را بطور عقل پسند، توجیه و تفسیر کرد، از اینرو، ناچار شده يك جنبه استثنائی به قیام آنحضرت بدهد و آنرا سرّی از اسرار و دارای رمز ملکوتی و بعنوان بر نامه خاص و فوق العاده و دستور محرمانه غیبی و مأموریت سرّی معرفی کند (شهید آگاه، ص ۳۳ و ۱۰۵ و ۱۸۳ و ۱۹۱ و ۱۹۹ و ۲۳۲ و ۲۳۷) بدیهی است معنای اینکه قیام امام، جنبه استثنائی دارد اینست که درك حقیقت این قیام برای ما ممکن نیست. ولی از طرفی چون دیده است این مطلب را دانشمندان و عقلاء نمی پسندند و اگر قیام امام جنبه استثنائی داشته باشد از قابلیت پیروی ساقط میشود از اینرو، ناچار شده کوشش کند که تا ممکن است برای قیام بصورتی که خود ترسیم کرده تفسیر و توجیه معقولی اگر چه با تکلف زیاد باشد، پیدا کند. خلاصه، این نویسنده، بین این دو مطلب سرگردان مانده و گاهی قیام امام را يك کار استثنائی و دارای رمز ملکوتی میداند و گاهی به تفسیر و توجیه آن میپردازد و میخواهد آنرا با قوانین عقلانی و موازین شرعی تطبیق کند. و حقا کسی که نمیتواند قبول کند که امام با امید پیروزی بسوی کوفه حرکت کرده، بهتر از این نمیتواند در بحث قیام فرزند پیغمبر (ص) وارد و از آن خارج گردد.

اساس کتاب «شهید آگاه» باطل است

پایه و اساس کتاب «شهید آگاه» اینست که امام حسین علیه السلام هیچگونه امیدی به پیروزی نداشته و میدانسته در این سفر، در کربلا کشته خواهد شد و به همین قصد نیز حرکت کرده است. این نویسنده برای اثبات این ادعای خود از ص ۵۶ فصلی تحت عنوان «امام آگاه بود» نوشته و ۳۳ دلیل برای مطلب خود آورده و اثبات این ادعاء، اساس کتاب «شهید آگاه» محسوب میشود. ولی ما پس از بررسی دلیلهایش چنین یافتیم که ادعای او با این دلیلهای ثابت نمیشود و اینک خلاصه این بررسی:

الف - محصول دلیلهای ۱ و ۲ و ۱۰ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۹ و ۳۰ اینست که طبق پیشگوئیهای رسول خدا و خود امام حسین (ع) معلوم بود که آنحضرت مورد ظلم و ستم واقع گشته و سرانجام شهید خواهد شد و این مطلب را «عایشه» و «ابن عباس» و دیگران از رسول خدا نقل کرده اند.

بدیهی است از ۱۱ دلیل نامبرده، اصل کلمی شهادت امام معلوم میشود ولی از این دلیلهای ثابت نمیشود که این شهادت در این سفر و در سال ۶۱ هجری خواهد بود و کتاب «شهید آگاه» باید این مطلب را ثابت کند که نکرده است.

ب- دلیل ۳ خلاصه اش اینست که امام حسین (ع) به «عبدالله جعفر» فرمود: «به دستور پیغمبر خدا که در خواب بمن داده عمل خواهم کرد چه به ضرر من باشد و چه بنفع من یعنی چه شکست بخورم و چه پیروز شوم». این دلیل چنانکه معلوم است برخلاف مقصود «شهید آگاه» بیشتر دلالت دارد، زیرا امام احتمال پیروزی و شکست، هر دو را ذکر کرده و اگر میدانست در این سفر کشته میشود، نامی از پیروزی نمیبرد.

ج- دلیل ۴ گفتگوی امام را با «عبدالله بن مطیع» نقل کرده که در آن فرموده: هر چه قضای الهی است به ما خواهد رسید یعنی چه پیروزی و چه شکست. و همین مطلب را بصورت مفصل تری به «فرزدق» فرمود که: «اگر قضای الهی به دلخواه ما نازل شد و پیروز شدیم شکر خدا را میکنیم و اگر برخلاف امید ما نازل شد، ما تجاوزکار نخواهیم بود، چون در راه حق قدم برداشته ایم». (ارشاد مفید، س ۱۹۹) پس دلیل ۴ هیچ دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

د- دلیل ۵ داستان ملحق شدن «زُهِیر» را به امام حسین (ع) آورده و خیال کرده زهیر برای کشته شدن به آنحضرت ملحق شده در حالیکه «زُهِیر» برای مبارزه بمنظور پیروزی امام به وی ملحق شد نه برای کشته شدن. تفصیل این مطلب را در چاپ جدید کتاب «شهید جاوید» پاورقی ص ۲۶۷ بخوانید تا بدانید این داستان هم برخلاف مقصود نویسنده، بیشتر

دلالت دارد.

ه - در دلیل ۶ و ۷ گفته است: چرا امام حسین (ع) پس از معلوم شدن شهادت «مُسلِم» و «عبدالله بن یَقَطَّر» برنگشت؟ جواب این سؤال اینست که نتیجه مشورت امام با اصحابش این شد که به کوفه بروند. توضیح این مطلب را در چاپ جدید کتاب «شهید جاوید» ص ۲۱۷ بیعد ملاحظه فرمائید.

و - در دلیل ۸ گفته است: وقتی فرستاده «ابن اشعث» و «ابن سعد» برای امام نامه آورد و پیغام «مُسلِم» را به آنحضرت رساند، چرا امام برنگشت و فرمود: **مَا حَمَّ نَازِلٌ وَ عِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ أَنْفُسَنَا؟** . جواب این سؤال نیز همانست که قبلا اشاره شد که نتیجه مشورت امام با اصحابش این شد که به کوفه بروند و معنای این سخن امام که **مَا حَمَّ نَازِلٌ...** اینست که آنچه مقدر شده به ما میرسد چه پیروزی و چه شکست و این سخن امام همان مطلبی را میگوید که آنحضرت به «فَرَزْدَق» و «عبدالله بن مطیع» فرمود و دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

ز - دلیل ۹، حدیث «عمر و بن لوذان» است که به امام گفت: به کوفه نروید و تفسیر صحیح جواب امام به وی اینست که من به اوضاع سیاسی بهتر از تو وارد هستم و تشخیص داده‌ام که باید به کوفه بروم و این حدیث دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد. تفصیل این مطلب را در چاپ جدید کتاب «شهید جاوید» ص ۴۲۷ بیعد، ملاحظه فرمائید.

ح - دلیل ۱۱ اینست که امام از شهادت «یحیی بن زکریا» یاد میکرد و معلوم میشود که آنحضرت آگاهانه برای کشته شدن، میرفته است.

جواب این مطلب اینست که مقصود امام از یاد کردن شهادت

«یحیی بن زکریا» اینست که اگر من در راه این مبارزه‌ای که در پیش گرفته‌ام، کشته شوم همان راهی را رفته‌ام که «یحیی بن زکریا» رفت. و این دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

ط - دلیل ۱۲ و ۲۸ اینست که امام حسین (ع) میدانست عمر بن سعد و شمر و سنان و... کشتندگان آنحضرت هستند.

جواب این مطلب اینست که این مثل خبری است که میگوید: علی - علیه السلام - میدانست قاتل وی، ابن ملجم است و این دلالت نمیکند که زمان شهادت را هم میدانسته است. سخنان مرحوم شیخ مفید و ابن شهر آشوب را در چاپ جدید کتاب «شهید جاوید» ص ۴۵۳ بیعد، ملاحظه فرمائید تا حقیقت را دریابید.

ی - دلیل ۱۳ **خُطْبَةُ خُطَّاءِ الْمَوْتِ** است. تفسیر صحیح این خطبه را در چاپ جدید کتاب «شهید جاوید» ص ۳۸۶ بیعد، ملاحظه فرمائید. (۱) یا - دلیل ۱۴ اینست که امام به سخن «عمر بن عبدالرحمن» که میگفت: به عراق نروید، گوش نداد. و این مطلب دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

ب - دلیل ۱۵ و ۱۷ متن تاریخ نیست بلکه سخنان **يَا سُنِّي كَمْ عَمَقِ** است که از پیش خود اختراع کرده و این عجیب است که این نویسنده سخنان **يَا سُنِّي** بی تحقیق را میپذیرد ولی سخنان شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی را نمیپذیرد و با زور گوئی توجیه میکند!

ج - دلیل ۱۶، حدیث **مَنْ لِحَقِّ بِي أُسْتَشْهِدَ** است. معنای این حدیث و احتمالات آنرا در چاپ جدید کتاب «شهید جاوید» ص ۴۲۵ بیعد، ملاحظه فرمائید.

(۱) و تفسیر کامل تر آنرا در کتاب «پیرامون نظر دکتر شریعتی» بخوانید

یہ۔ دلیل ۱۸ اینست کہ امام به «فرزدق» فرمود: مُسْلِمٌ وَظِيفَةٌ
خود را انجام داد و بر ماست که وظیفه خود را انجام دهیم. و این مطلب
دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد، زیرا معنای سخن امام اینست که مُسْلِمٌ
به امید پیروزی بردشمن، مبارزه کرد و شهید شد و ما هم باید مثل او
برای نجات اسلام، به امید پیروزی بردشمن، مبارزه کنیم و به فرض اینکه
شهید شویم، در راه مسلم رفته ایم.

یہ۔ دلیل ۲۷ اینست که «میشم تمار» به «مختار» گفت: تو از زندان
آزاد میشوی و به خونخواهی امام حسین (ع) قیام میکنی. و این دلیل
بر مقصود نویسنده دلالت ندارد، زیرا از آن معلوم نمیشود که شهادت امام
حسین (ع) پس از تشکیل حکومت اسلامی بدست آنحضرت، خواهد بود
یا قبل از آن

یہ۔ دلیل ۳۱ اینست که چون امام صادق - علیه السلام - فرمود:
در کتاب علی (ع) خواندم که محمد بن عبدالله بن حسن از خلفای این امت
نیست و کتاب علی - علیه السلام - نزد امام حسین (ع) نیز بوده، پس در
این کتاب خوانده که او به خلافت نمیرسد.

و دلیل ۳۲ اینست که طبق روایات، امام حسین (ع) مدت حکومت
بنی امیه را میدانست و یقین داشت که زمان انقراض حکومت این
طائفه نرسیده است.

و دلیل ۳۳ اینست که چون حوادث سال در شب قدر بر امام عرضه
میشود تفصیل واقعه کربلا نیز بر امام عرضه شده و دانسته است که در
فلان روز در کربلا کشته خواهد شد.

جواب این سه دلیل حدیثی است که در کتاب غیبة شیخ طوسی

قُدس سِرّه - ص ۲۶۳ آمده که: «ابو حمزه ثمالی میگوید: به امام محمد باقر
- علیه السلام - گفتم: علی (ع) فرموده: بعد از سال ۷۰ رخاء و گشایش
خواهد بود و سال ۷۰ گذشت و ما گشایش ندیدیم. امام فرمود:
وَيَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَقْرَفِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ (ع)
اِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخْرَهُ...».

یعنی: ای ابو حمزه خداوند قبضه کردن خلافت را بدست اهل بیت
در سال ۷۰ مقدر کرده بود. پس امام حسین - علیه السلام - را
که کشتند غضب خدا بر مردم شدید شد و آنرا بتأخیر انداخت تا سال
۱۴۰ پس ما برای شما نقل کردیم و شما آنرا شایع کردید و خدا بار دیگر
آنرا بتأخیر انداخت و دیگر نزد ما برای آن وقتی قرار نداد. و این
حدیث در اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶۸ نیز با کمی اختلاف نقل شده است.

از این حدیث معلوم میشود حضرت علی - علیه السلام - قبلاً تشکیل
حکومت اسلامی را بدست ائمه (ع) در سال ۷۰ هجری نوید داده و این
امید در خاندان رسالت از همان زمان حضرت امیر (ع) وجود داشته که
در سال ۷۰ هجری خلافت اسلامی بدست ائمه (ع) بیفتد ولی کشتن امام
حسین (ع) جلوا این مطلب را گرفته و از اینجا روشن میشود که امکان
داشته امام حسین (ع) در سال ۶۱ هجری شهید نشود و در سال ۷۰ هجری
حکومت اسلامی بدست خود آنحضرت یا فرزندان او بیفتد. و نیز معلوم
میشود امکان داشته در سال ۱۴۰ یعنی زمان حضرت صادق - علیه السلام -
خلافت بدست اهل بیت بیفتد.

اگر نویسنده کتاب «شهید آگاه» این حدیث را ندیده و اسفا که
چگونه بدون تفحص کامل از دلیلهای يك مسئله و معارضات آنها قلم

بدست گرفته و میخواهد مطلبی را بر مردم تحمیل کند! و اگر این حدیث را دیده و عمداً ندیده گرفته صدار و الاسفا که چگونه هر حدیثی را که با عقیده اش موافق نیست ندیده میگیرد!!!

یک نکته :

اینکه کتاب « شهید آگاه »، ص ۷۱ ضمن شماره ۳۳ میگوید : حوادث سال در شب قدر بر امام عرضه میشود عمده دلیلش اخباری است که در اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۲ تا ۲۵۳، تحت ۹ شماره آمده. ولی باید دانست که راوی این اخبار « حسن بن عباس بن حریش » است که نزد علمای رجال، بد سابقه و غیر قابل اعتماد است و این اخبار را درباره شب قدر و عرضه شدن حوادث سال بر امام جعل کرده است و این نظر قاموس الرجال است. (قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۸۲ و ۱۸۳)

غفلت عجیب و تناقض در عقیده :

مضمون دلیل ۱۹ و ۲۶ و صدر دلیل ۱ اینست که امام حسین (ع) برای اینکه خودش در حرم خدا ریخته نشود از مکه حرکت کرده است. و از اینجا معلوم میشود آنحضرت احتمال میداده در مکه شهید گردد و این مخالف عقیده نویسنده کتاب « شهید آگاه » است، زیرا او عقیده دارد امام میدانسته در این سفر در کربلا شهید میشود و احتمال نمیداده در مکه شهید شود (شهید آگاه، ص ۷۱، سطر ۱۲ و ۱۳) و این غفلت عجیبی است که نویسنده ای بخواهد مطلبی را ثابت کند و سه دلیل بیاورد که بر ضد مقصودش دلالت دارد!

اونه تنها این سه دلیل را بر ضد عقیده خود آورده بلکه در ص ۳۲۷، سطر ۱۷ مضمون این سه دلیل را بعنوان احتمال قوی اظهار کرده و مینویسد: «ما قویاً احتمال میدهیم که امام بواسطه آنکه خودش در حرم ریخته نشود پیش از وصول نامه مسلم عازم عراق شد».

و نیز در ص ۳۱۹ مینویسد: «امام برای اینکه در مدینه دستگیر و کشته نشود بمکه... هجرت فرمود».

و نیز در ص ۳۲۸ در مورد فرض ورود امام حسین (ع) به کوفه مینویسد: «در کوفه آنحضرت را شهید میگرداند».

معلوم میشود این نویسنده هم عقیده دارد امام میدانست در کربلا شهید میشود و هم عقیده دارد که نمیدانست در کربلا شهید میشود بلکه احتمال میداد در مدینه یا در مکه یا در کوفه شهید شود و اینست تناقض در عقیده!!!

زیاد کردن عدد :

ضمناً در فصل «امام آگاه بود» دلیل ۱۰ تکرار دلیل ۲ و دلیل ۲۱ تکرار دلیل ۲۰ و دلیل ۲۵ و ۳۰ تکرار دلیل ۲۴ و دلیل ۲۶ تکرار دلیل ۱۹ میباشد و معظّم له فقط برای زیاد کردن عدد دلایل این مکررات را نوشته است. و نیز دلیل ۱۵ و ۱۷ متن تاریخ نیست بلکه بافته خیال يك سنّی خیال پرداز است که ایشان برای زیاد کردن عدد دلایل بعنوان دو دلیل مستقل آورده است!

نتیجه بحث :

نتیجه بحث این شد که فصل «امام آگاه بود» پایه و اساس کتاب

«شهید آگاه» را تشکیل میدهد و نویسنده در این فصل میخواسته ثابت کند که امام میدانسته در این سفر در کربلا کشته میشود. ولی معلوم شد که از دلایلهای فصل نامبرده این مطلب ثابت نمیشود بلکه بعضی از دلایلهایش بر عکس مقصود نویسنده دلالت دارد و از اینجا روشن میشود که اساس کتاب «شهید آگاه» باطل است.

بدیهی است پس از آنکه روشن شد اساس کتاب «شهید آگاه» باطل است چندان لزومی ندارد به بحث ادامه دهیم ولی برای اینکه معلوم شود نویسنده چگونه تحت تأثیر احساسات بی مهار، حاضر شده برای تحمیل طرح بی دلیل خود به شخصیت های علمی شیعه، تهمت بزند و حتی از تهمت زدن به پیغمبر خدا و امام حسین و مسلم بن عقیل هم خودداری نکرده، از این جهت چند مورد از این تهمتها را توضیح میدهیم.

۳

تهمتهای عجیب:

۱- تهمت به رسول خدا (ص):

نویسنده کتاب «شهید آگاه» که معتقد است امام حسین علیه السلام هیچگونه امیدی به پیروزی نداشته، چون دیده ممکن است مردم فهمیده بگویند: پیغمبر خدا (ص) در جنگ اُحُد و علی (ع) در جنگ صفین، امید به پیروزی داشتند ولی پیروز نشدند. چه مانعی دارد که بگوئیم: امام حسین (ع) هم مثل جد و پدرش، امید به پیروزی داشته؟ از این جهت، معظم له، امید رسول خدا را به پیروزی در جنگ اُحُد و نیز امید حضرت امیر را به پیروزی در جنگ صفین، انکار کرده است. این نویسنده در ص ۱۵۵ میگوید: «طبق اخبار متعدده که در تفسیر طبری آمده، رسول خدا (ص) شکست لشکر اسلام و شهادت عمویش حمزه را پیش بینی میکرد». و در ص ۱۶۷ میگوید: «سیره ابن هشام را ملاحظه فرمائید پیغمبر اکرم (ص) شهادت حمزه و گروهی از مسلمانان را در این

غزوه، پیش بینی میکرد».

ما هر چه تفحص کردیم در تفسیر طبری در آیاتی که مربوط به جنگ احد است، حتی يك خبر هم نیافتیم که دلالت کند بر اینکه رسول خدا (ص) امیدی به پیروزی نداشته یا دلالت کند که آنحضرت شهادت جناب حمزه را پیش بینی کرده. چرا این نویسنده محترم اقلای یکی از آن اخبار متعددی را که ادعا کرده، ذکر فرموده تا دیگران نیز ملاحظه کنند؟!

و نیز به سیره ابن هشام رجوع کردیم و دیدیم آنچه معظم له ادعا کرده که رسول خدا (ص) شهادت حضرت حمزه را پیش بینی فرموده برخلاف حقیقت است. و اینک عبارت سیره ابن هشام:

«قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ بِهِمْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَالْمُسْلِمُونَ قَد تَزَلُّوا حَيْثُ تَزَلُّوا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِلْمُسْلِمِينَ: إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ وَاللَّهِ خَيْرًا: رَأَيْتُ بَقْرًا وَرَأَيْتُ فِي ذُبَابٍ سَيْفِي كُلَّمَا وَرَأَيْتُ أُنْتِي أَدْخَلْتُ يَدِي فِي دِرْعِ حَصْبِيَّةٍ فَأَوْلَتْهَا الْمَدِينَةَ.»
«قَالَ ابْنُ هِشَامٍ: وَخَدَّ بَنِي بَعْضِ أَهْلِ الْعِلْمِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: رَأَيْتُ بَقْرًا يُذْبِحُ قَالَ: فَأَمَّا الْبَقْرُ فَهِيَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِي يُقْتَلُونَ وَ أَمَّا الذَّبَابُ فَهِيَ رَأَيْتُ فِي ذُبَابٍ سَيْفِي فَهُوَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُقْتَلُ.»

(سیره ابن هشام. ج ۲، ص ۶۳ و ۶۲)

ترجمه: «ابن اسحاق گفته است: وقتی که رسول خدا (ص) از آمدن کفار و وضع آنان آگاه شد در حالیکه مسلمانان در جای خود فرود آمده بودند آنحضرت به مسلمانان فرمود: بخدا قسم من خوابی دیدم که خیر است. در عالم خواب يك عینه گاو دیدم و دیدم در دم شمشیر من شکافی پیدا شده دیدم دست خودم را در زیره محکمی داخل کردم و آن زیره را بمدینه تعبیر نمودم».

«ابن هشام میگوید: بعضی از اهل علم برای من نقل کردند که رسول خدا (ص) فرمود: من در خواب دیدم يك عینه گاو دارم که ذبح میشدند و فرمود: آن گاوها گروهی از یاران من هستند که کشته میشوند و آن شکافی که در دم شمشیر خود دیدم تعبیرش اینست که مردی از اهل بیت من، کشته میشود».

چنانکه ملاحظه میفرمائید، خواب رسول خدا (ص) به دو گونه نقل شده، در نقل اول که از ابن اسحاق است، نه رسول خدا خبر از شکست مسلمانان در جنگ احد داده و نه شهادت حضرت حمزه را پیش بینی فرموده بلکه از اینکه فرموده: خوابی دیدم که خیر است و نیز از اینکه فرموده: دستم را در يك زره محکمی داخل کردم، معلوم میشود خواب آنحضرت امیدبخش بوده و آنرا به خوبی و مصونیت از شکست تعبیر کرده است. و در نقل دوم که از ابن هشام است رسول خدا (ص) پیش بینی شهادت عدهای از اصحاب و یکی از اهل بیت خود را فرموده و معلوم است که شهادت عدهای از اصحاب و یکی از اهل بیت دلیل بر شکست نیست، زیرا در جنگهایی هم که مسلمانان پیروز میشدند، مثل جنگ بدر، يك عده، کشته میدادند. بنابراین، اگر نگوییم، از این دو نقل روی هم رفته، پیش بینی پیروزی مسلمانان در جنگ احد، استفاده میشود (که با همان پیروزی در اول کار منطبق میگردد) هرگز پیش بینی شکست، استفاده نمیشود. و نیز اینکه رسول خدا (ص) شکاف شمشیر خود را به شهادت یکی از اهل بیت خود تعبیر فرموده، قبل از جنگ معلوم نبود آن يك نفر که از اهل بیت کشته میشود چه کسی خواهد بود ولی آنگاه که جناب حمزه کشته شد، با وی منطبق گشت.

از آنچه گذشت روشن شد که بر خلاف گفته کتاب «شهید آگاه» نه از مدارك تاريخی معلوم میشود رسول خدا (ص) شکست مسلمانان را در جنگ اُحُد، پیش بینی فرموده و نه معلوم میشود از شهادت حضرت حمزه خبر داده و این تهمتی است که نویسنده کتاب «شهید آگاه» آگاهانه به رسول اکرم زده تا بدینوسیله نظر خود را ثابت کند!

۲- تهمت به علی علیه السلام ؟

کتاب «شهید آگاه» درص ۱۶۳ و ۱۶۷ میگوید: «علی علیه السلام میدانست و خبر میداد که معاویه پس از آنحضرت بر اوضاع مسلط خواهد شد».

معنای این سخن اینست که امیر المؤمنین (ع) در جنگ صفین، امید نداشت بر معاویه غالب گردد. ولی بر خلاف تصور این نویسنده، از سخنان خود امیر المؤمنین (ع) استفاده میشود که آنحضرت امیدوار بوده بر معاویه غالب شود و اینک سخنان آنحضرت:

اَللّٰهُ عَلٰى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - دَرْبَارَةُ مَعَاوِيَةَ مَيْفَر مَآيِد: «سَآجَهْدُ فِيْ اَنْ اَطَهَّرَ الْاَرْضَ مِنْ هٰذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوْسِ وَالْجَسْمِ الْمَرْكُوْسِ».

(نهج البلاغه، نامه ۴۵)

یعنی: «من کوشش میکنم که زمین را از وجود این عنصر ناپاک - معاویه بن ابی سفیان - پاک گردانم».

اگر امیر المؤمنین (ع) امیدوار نبود، معاویه را نابود کند، نمیفرمود: من کوشش میکنم که زمین را از وجود معاویه پاک گردانم. ب- علی- علیه السلام- هنگامیکه در صفین با معاویه و قشون وی

روبرو شد، در دعای خود بدرگاه خدا عرضه داشت: « اِنْ اَظْهَرْنَا عَلٰى عَدُوِّنَا فَجَنَّبْنَا اَبْنِيَّ وَوَسِيْدَنَا لِلسَّلٰمِ ». (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۰)
یعنی: «خدا یا اگر ما را بردشمنان خود پیروز کردی ما را از تجاوز مصون بدار».

اگر امام امیدوار نبود بر معاویه غالب شود، چنین سخنی نمیفرمود. ج- امیر المؤمنین (ع) پس از آنکه مصر بدست معاویه افتاد، ضمن اظهار تأسف شدید، میفرماید:

«سُبْحَانَ اللهِ بَيْنَانَحْنُ تَرْجُوَانِ نَغْلِبَ الْقَوْمَ عَلٰى مَا فِيْ اَيْدِيْهِمْ اِذْ غَلَبُوْنَا عَلٰى مَا فِيْ اَيْدِيْنَا».

(کشف المجحة، ص ۱۷۴)
یعنی: «عجبا در زمانی که ما امیدوار بودیم بر معاویه غالب شویم و شام را از وی بگیریم، او و عمال او، مصر را از دست ما گرفتند».
از این سخن امام استفاده میشود آنحضرت امیدوار بوده بر معاویه غالب گردد.

د- امیر المؤمنین (ع) در صفین، پیش از شروع جنگ، به سپاه خود مطالبی را تعلیم کرد و از جمله فرمود: «فَاِذَا كَانَتْ اَلْهَرَبَةُ بِاِذْنِ اللّٰهِ فَلَاتَقْعَلُوْا مُدْبِرًا وَلَا تُصِيبُوْا مُعُوْرًا وَلَا تُجْهِزُوْا عَلٰى جَرِيْحٍ».

(نهج البلاغه، نامه ۱۴)

یعنی: «آنگاه که به اذن خدا، دشمن را شکست داده و به فرار واداشدید، فراریان را نکشید و به تسلیم شدگان بی دفاع صدمه نزنید و مجروحان را به قتل نرسانید».

اگر امام امیدوار نبود بر معاویه غالب شود، معنی نداشت، به سربازانش دستوراتی راجع به بعد از شکست دادن لشکر معاویه، بدهد.

با اینکه از این سخنان علی - علیه السلام - که نقل کردیم ، امیدواری آنحضرت به پیروزی بر معاویه معلوم میشود ، چگونه نویسنده کتاب «شہید آگاه» بطور قطع و یقین میگوید : علی - علیه السلام - امیدوار نبود بر معاویه غالب شود و میدانست معاویه بر امت اسلام مسلط خواهد شد ؟ آیا ایشان برای گفته خود دلیلی داشته و نیاورده یا دلیلی نداشته ؟ اگر دلیلی داشته باید دلیل خود را با معارضاتش ذکر کند و بین آنها مقایسه نماید و یک طرف را ترجیح دهد یا توقف کند و اگر دلیلی نداشته و این نسبت را به امیر المؤمنین (ع) داده که آنحضرت امیدوار نبود بر معاویه غالب گردد ، در این صورت این تهمت است که آگاهانه به امیر المؤمنین (ع) زده تا نظر خود را ثابت کند !!!

۳- تهمت به امام حسین علیه السلام :

نویسنده کتاب «شہید آگاه» در ص ۵۰ میگوید : «امام حسین (ع) غالباً نظر کسانی را که میگفتند : پیروزی نظامی برای امام میسر نیست و آنحضرت کشته خواهد شد تأیید میکرد» .

ما هر چه تفحص کردیم ، در مذاکرات امام با ابن عباس و عبدالله جعفر و عبدالله عمر و عبدالله مطیع و دیگران عبارتی نیافتیم که آنحضرت نظر آنرا تأیید کند و بفرماید : من میدانم بردشمن غالب نخواهم شد . پس چگونه نویسنده میگوید : امام غالباً نظر کسانی را که میگفتند پیروزی نظامی برای آنحضرت ممکن نیست ، تأیید میکرد ؟! معنای کلمه غالباً اینست که اگر بیست نفر ، به امام گفته اند : پیروزی بردشمن برای شما میسر نیست ، حداقل سخن پانزده نفر از

آنرا تأیید فرموده است . چرا این نویسنده محترم آن عباراتی را که از آنها تأیید ، استفاده میشود ، ذکر نکرده است ؟ آیا غیر از اینست که چون ایشان عقیده دارد امام آگاهانه برای کشته شدن رفته ، تصمیم گرفته همه چیز را با عقیده خود تطبیق کند و از این جهت ، این تهمت را به امام حسین (ع) زده است ؟!

۴- تهمت به مسلم بن عقیل :

کتاب «شہید آگاه» ، ص ۱۴۲ میگوید : «گزارشی که مسلم بن عقیل به امام داد فقط حاوی ابراز احساسات مردم کوفه و آن بیعت کذائی بود و احتمال بی وفائی مردم کوفه آنقدر روشن بود که محتاج به تذکر نبود» . مقصود نویسنده اینست که مسلم بن عقیل هیچگونه اعتمادی به مردم کوفه نداشت و به پیروزی امام نیز امیدی نداشت و فقط ظاهر حال مردم کوفه و احساسات تو خالی آنرا به آنحضرت گزارش داد . ولی برخلاف گفته این نویسنده ، مامی بینیم امام حسین (ع) درباره گزارش مسلم بن عقیل به مردم کوفه مینویسد : « نامه مسلم بن عقیل از رأی پسندیده شما حکایت میکند و گزارش میدهد که جماعت بزرگان شما متفق شده اند که ما را در گرفتن حق خویش و برگرداندن خلافت به مرکز خود ، یاری کنند» . (ارشاد مفید ، ص ۲۰۰)

امام حسین (ع) میفرماید : نامه مسلم حاکی از اجتماع و اتفاق بزرگان کوفه برای یاری کردن امام و کوشش برای پیروزی آنحضرت است ، ولی این نویسنده میگوید : گزارش مسلم فقط حاوی اظهار احساسات تو خالی مردم کوفه است و هیچگونه امید و اطمینانی به مردم

کوفه از آن استفاده نمیشود. آیا این نویسنده، بیش از امام حسین (ع) از مضمون نامه مسلم بن عقیل آگاه بوده است؟!

آیا غیر از اینست که چون او معتقد است: امام هیچگونه امیدی به پیروزی نداشته، میخواهد بگوید: مسلم بن عقیل نیز چنین امیدی نداشته و نامه وی نیز چنین امیدی به امام نمیداده است و این تهمت را به مسلم زده تا عقیده مسلم را با عقیده خودش، یکسان جلوه دهد و از این راه، نظر خود را ثابت کند؟!

اگر مسلم بن عقیل به مردم کوفه اعتماد نداشت، چرا به امام نوشت: جمع اهل کوفه باشما هستند زود حرکت کنید؟ (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷). آیا مسلم میخواست امام را فریب بدهد؟!

۵- تهمت به شیخ مفید:

يك فرد شیعه از مرحوم شیخ مفید پرسیده: ما گروه شیعه اجماع داریم که امام همه حوادث آینده را میداند، پس چرا علی - علیه السلام - با اینکه میدانست کشته میشود به مسجد رفت؟ و چرا امام حسین - علیه السلام - با اینکه میدانست در این سفر کشته میشود، به سوی کوفه حرکت کرد؟ شیخ مفید جواب داده: ما گروه شیعه اجماع نداریم که امام همه حوادث آینده را بدون استثناء میداند و دلیلی نداریم که علی - علیه السلام - میدانست در آن شب مخصوص در مسجد ضربت میخورد. و نیز دلیلی نداریم که امام حسین - علیه السلام - میدانسته در این سفر کشته میشود. (بحار، طبع جدید، ج ۴۲، ص ۲۵۷ و ۲۵۸)

نویسنده کتاب «شهید آگاه» در ص ۲۲ میگوید: شیخ مفید، این

سخن را در برابر عامه گفته و میخواسته آنرا با این جواب اقماعی ساکت کند و آنچه گفته، موافق عقیده اهل سنت و مخالف عقیده شیعه است.

ما در جواب کتاب «شهید آگاه» میگوئیم:

اولاً کسی که این سؤالات را از شیخ مفید کرده يك فرد شیعه خالص بلکه افراطی بوده، زیرا او در سؤال خود گفته: ما اجماع داریم که امام همه حوادث آینده را میداند و يك فرد سنی هرگز چنین سخنی نمیگوید. پس شیخ مفید در اینجا در مقابل اهل سنت نبوده تا روی عقیده آنان جواب بدهد.

و ثانیاً شیخ مفید در جواب سؤال کننده فرموده: *اجماعنا ان الامر علی خلافی ما قال*. اجماع ما گروه شیعه مخالف گفتار سؤال کننده است. با اینکه شیخ مفید صریحاً فرموده: اجماع ما گروه شیعه، چنین است آیا میتوان گفت: او به مذاق اهل سنت سخن گفته؟ آیا اجماع ما گروه شیعه یعنی اجماع اهل سنت؟ آیا شیخ مفید میخواهد بفرماید: من گفتم: اجماع ما گروه شیعه، چنین است ولی مطلب اینطور نیست بلکه آنچه گفتم مطابق عقیده اهل سنت و مخالف عقیده شیعه است؟ آیا شیخ مفید دروغ میگوید؟!

آری چون نویسنده کتاب «شهید آگاه» دیده آنچه شیخ مفید فرموده، مخالف عقیده او است و در برابر شخصیت با عظمت شیخ نمیتواند چیزی بگوید، از این جهت ناچار شده سخن او را توجیه کند و بگوید: او موافق عقیده اهل سنت سخن گفته در حالیکه این تهمت بزرگی است که به رئیس مذهب شیعه زده و توجه نداشته یا داشته است.

۶- تهمت دیگر به شیخ مفید:

کتاب «شهید آگاه» در ص ۲۳۵ گفته: «وچنانچه مفید رضوان الله علیه تصدیق فرموده خدا امام را به شهادت و اسیری اهل بیت مُتَعَبِد فرموده» .

ظاهر این عبارت اینست که شیخ مفید نیز مثل نویسنده کتاب «شهید آگاه» تصدیق کرده که خدا به امام دستور داده بمنظور کشته شدن خود و اسیر شدن اهل بیت حرکت کند. در حالیکه شیخ مفید هرگز چنین تصدیقی نکرده بلکه پس از آنکه فرموده: دلیلی نداریم که امیر المؤمنین (ع) میدانسته در آن شب مخصوص کشته میشود این جمله را اضافه کرده که:

«وَلَوْ جَاءَ بِهِ أَتْرُكٌ لَمْ يَلْزَمْ فِيهِ مَا يَطْلُقُهُ الْمُعْتَرِضُونَ إِذْ كَانَ لَا يَمْنَعُ أَنْ يَتَعَبَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالصَّبْرِ عَلَى الشَّهَادَةِ وَالْإِسْتِغْلَامِ لِلْقَتْلِ» .

(بحار، طبع جدید، ج ۴۲، ص ۲۵۸)

یعنی: «و اگر به فرض محال خبری وارد شده باشد که آنحضرت میدانسته در آن وقت معین کشته میشود، عقلاً مانعی ندارد که خدا او را به صبر بر شهادت و پذیرفتن قتل مأمور کرده باشد».

و درباره امام حسین (ع) نیز پس از آنکه جواب داده: هیچ دلیلی نداریم که آنحضرت میدانسته در این سفر کشته میشود، فرموده:
«وَلَوْ كَانَ عَالِمًا بِذَلِكَ لَكَانَ الْجَوَابُ عَنْهُ مَا قَدَّمْنَا فِي الْجَوَابِ عَنْ عِلْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) بِوَقْتِ قَتْلِهِ» .

یعنی: «و اگر به فرض محال آنحضرت از کشته شدن خود در این سفر آگاه بوده باشد، جوابش همانست که در مورد علم امیر المؤمنین (ع)

۱- محال بودن این فرض از کلمه «لو» استفاده میشود.

به وقت شهادت خود گفتیم.

مقصود مرحوم شیخ اینست که از نظر عقل مانعی ندارد خداوند او را مُتَعَبِد به پذیرفتن قتل کرده باشد. پس شیخ مفید خواسته است بفرماید: در مقام ثبوت مانعی ندارد امام مأمور به پذیرفتن قتل شود ولی در مقام اثبات هیچ دلیلی بر این مطلب نداریم و در حقیقت، «شیخ مفید» این مطلب را که خداوند امام را مأمور به پذیرفتن قتل کرده باشد در مقام اثبات تصدیق نکرده بلکه تکذیب کرده است.

اگر نویسنده کتاب «شهید آگاه» فرق میان مقام ثبوت و اثبات نگذاشته و ندانسته این تهمت را به شیخ مفید زده که «او تصدیق کرده که خدا امام را به شهادت و اسیری اهل بیت مُتَعَبِد فرموده» که و اسفا! و اگر فرق بین مقام ثبوت و اثبات را میدانسته و دانسته این تهمت را به رئیس مذهب شیعه زده تا او را موافق با عقیده خودش جلوه دهد که صدبار و اسفا!!! و بنظر ما او دانسته این تهمت را بشیخ مفید زده است!

۷- تهمت به سید مرتضی:

نویسنده کتاب «شهید آگاه» در ص ۸۷ و ۱۷۲ میگوید: «سید مرتضی میخواسته در مورد قیام امام حسین (ع) به اهل سنت پاسخی بدهد که در نظر خود آنان پذیرفته باشد و میخواسته اهل سنت را به منطق خودشان قانع سازد» .

باید دانست که مرحوم سید مرتضی ضمن سخنان خود که در تنزیه الانبیاء، ص ۱۷۹ تا ۱۸۲ آمده، فرموده:
« إِنَّمَا أَرَدْنَا بِذِكْرِ هَذِهِ الْجُمْلَةِ أَنَّ سَبَابَ الظُّفْرِ بِالْعَدُوِّ كَانَتْ لِأَحَدٍ» .

یعنی: «مامیخواستیم با این بیان روشن کنیم که شرائط پیروزی امام حسین - علیه السلام - بردشمن فراهم بود» .

و نیز فرموده :

« وَتَمَّ يَكُنْ فِي حِسَابِهِ أَنَّ الْقَوْمَ يَغْدِرُ بَعْضُهُمْ وَبِضَعْفِ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ نُصْرَتِهِ » :

یعنی: «امام حسین (ع) تصور نمیکرد بعضی از اهل کوفه بی وفائی میکنند و اهل حق نیز از یاری امام ناتوان میگردند» .

نویسنده کتاب «شهید آگاه» چون دیده آنچه مرحوم سید مرتضی فرموده با عقیده او موافق نیست و نتوانسته مخالفت چنین شخصیت بزرگی را تحمل کند، از این رو، سخن او را بدینگونه توجیه کرده که مرحوم سید مرتضی به مذاق اهل سنت، سخن گفته است. ولی مرحوم شیخ طوسی که عقاید استادش سید مرتضی را بهتر از نویسنده کتاب «شهید آگاه» میدانسته در تلخیص الشافی، جزء ۴، ص ۱۹۰ میگوید: «سید مرتضی این نظر را اختیار کرده که عقلاً و نقلاً حرام است امام دانسته برای کشته شدن حرکت کند وَ هَذَا الْمَذْهَبُ هُوَ الَّذِي اخْتَارَهُ الْمُؤْتَمِرُ فِي هَذِهِ الْمَسْئَلَةِ» .

از اینجا معلوم میشود آنجا که سید مرتضی فرموده: «در آغاز کار اسباب پیروزی امام حسین (ع) بردشمن فراهم بود و آنحضرت تصور نمیکرد بعضی از اهل کوفه بی وفائی میکنند و اهل حق از یاری امام ناتوان میگردند» این عقیده خود مرحوم سید مرتضی بوده که اظهار کرده نه عقیده اهل سنت .

اگر نویسنده کتاب «شهید آگاه» از این نظر سید مرتضی که شیخ طوسی نقل کرده، آگاه نبوده و سخن سید را موافق اهل سنت و

مخالف عقیده شیعه و مخالف عقیده خود سید، محسوب داشته این مایه تأسف است که چرا نویسنده ای بدون اطلاع از افکار مرحوم سید، درباره سخنان او، اظهار نظر کرده و اگر آگاه بوده و دانسته به این عالم بزرگ تهمت زده که او به مذاق اهل سنت سخن گفته، این بیشتر مایه تعجب و تأسف خواهد بود !!!

۱- تهمت به سید مرتضی و شیخ طوسی :

نویسنده کتاب «شهید آگاه» در ص ۱۰۶ کتاب، سخنانی بدینمضمون میگوید: «چون در زمان خلافت بنی عباس که دوران اختناق فکری بود، آزادیخواهی، حریت، قیام، انقلاب، مبارزه با فردپرستی و استبداد جرم محسوب میشد و عمال حکومت راضی نبودند قیام امام حسین (ع) طوری در اذهان مجسم شود که آنان را مثل یزید و ابن زیاد مورد تنفر قرار دهد، از این جهت حتی علمای شیعه (مقصودش سید مرتضی و شیخ طوسی است) برای اینکه برخلاف رضای دستگاه حکومت کاری نکنند، ناچار بودند قیام امام را آنطوری که در تنزیه الانبیاء و تلخیص الشافی نوشته شده، تشریح کنند و نظر کتاب «شهید جاوید» نیز که همان نظر سید مرتضی و شیخ طوسی است، مناسب همان دورانهای اختناق فکری و اعصار تاریک است و باید آنرا بعنوان يك نظر کهنه و کنار رفته تلقی کرد» .

در اینجا مقصود اصلی کتاب «شهید آگاه» اینست که طرح کتاب «شهید جاوید» را در نظر آزادیخواهان اصلاح طلب، آلوده جلوه دهد ولی در حقیقت مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی را به پیروی از حکومت

عدالت کش بنی عباس و جلب خوشنودی دستگاه استبدادی آنان ، متهم کرده است !

نظر این دو عالم بزرگ اینست : «هر امامی وقتی مظنه قوی پیدا کند که میتواند با حکومت ظلم بمبارزه مسلحانه برخیزد ، واجب است جنبش کند و نیرو تهیه نماید و در شرائط مساعد حکومت ظلم را ساقط سازد و خلافت را قبضه کند. امام حسین (ع) نیز آن گاه که شرائط پیروزی فراهم شد ، بمنظور تسخیر کوفه و گرفتن خلافت حرکت کرد ولی آن گاه که اوضاع تغییر نمود و شرائط ، نامساعد گشت در ترك خصومت و جلوگیری از بر خورد نظامی کوشید تا نیروهای موجود ، بیهوده تلف نشود ولی پیشنهاد ترك خصومت از آن حضرت پذیرفته نشد و عمال حکومت یزیدی ، به وی تهاجم کردند و امام به دفاع پرداخت و در راه دفاع اضطراری ، شهید شد». (تنزیه الانبیاء ، ص ۱۷۹ تا ۱۸۲ و تلخیص الشافی ، جزء ۴ ، ص ۱۸۲ تا ۱۸۸).

آیا این نظر سید مرتضی و شیخ طوسی ، مخالف آزادیخواهی و موافق رضای خلفای بنی عباس است؟ آیا بنی عباس راضی بودند ، امام موسی بن جعفر (ع) اگر شرائط را مساعد دید ، بر ضد آنان قیام مسلحانه کند؟

ما هر چه فکر میکنیم نمی فهمیم کجای نظر این دو عالم بزرگ شیعه ، مخالف آزادیخواهی و مبارزه با ظلم و استبداد و موافق رضای خلفای بنی عباس است؟

آری چون نویسنده کتاب « شهید آگاه » میخواست طریح کتاب « شهید جاوید » را محکوم کند و آنرا مخالف با افکار آزادیخواهان

عدالت طلب جلوه دهد و میدانسته که نظر کتاب « شهید جاوید » همان نظر این دو عالم بزرگ شیعه است ، ناچار شده این دو شخصیت بزرگ علمی شیعه را به پیروی از روش استبدادی بنی عباس و جلب خوشنودی دستگاه عدالت کش بنی عباس ، متهم کند!

آیا در شرع عدالت و انصاف رواست که نویسنده ای چون نظر کتاب « شهید جاوید » را نمی پسندد و میخواهد آنرا محکوم کند ، برای رسیدن به این هدف ، به سید مرتضی و شیخ طوسی چنین تهمت بزرگی را بزند ؟!

آیا اینکه اجتهاد این دو عالم بزرگ با اجتهاد نویسنده کتاب « شهید جاوید » یکی است ، گناه غیر قابل بخشایشی محسوب میشود و این دو دانشمند کم نظیر جهان تشیع را مستحق چنین تهمت بزرگی میکنند؟!

یک سؤال :

این نویسنده گفته است: با کشته شدن امام حسین (ع) نظام حکومتی اسلام از استبداد نجات یافت. (شهید آگاه ، ص ۴۸۴ ، سطر آخر). بدیهی است معنای نجات یافتن نظام حکومتی اسلام اینست که با کشته شدن امام حسین (ع) اختناق و استبداد ، برداشته شد. حالا از این نویسنده ، سؤال میشود که اگر با کشته شدن امام ، نظام حکومتی اسلام از استبداد سیاسی نجات یافت ، پس این اختناق و استبداد سیاسی در زمان بنی عباس کجا بود که به قول کتاب « شهید آگاه » ، سید مرتضی و شیخ طوسی تحت تأثیر آن ، قیام امام را بررسی کرده و ناچار شده اند ، موافق رضای دستگاه حکومت استبدادی بنی عباس درباره قیام آن حضرت ،

اظهار نظر کنند؟!

تبعیض چرا؟

کتاب «شهید آگاه» دربارهٔ مقابلهٔ نظامی امام حسن مجتبی - علیه السلام - با معاویه و روش آنحضرت در مراحل اخیر مبارزه میگوید: «اکثریت مردم امتحان خوبی ندادند و حضرت مجتبی (ع) دانست با آن مردم و آن شرایط، تشکیل حکومت اسلامی^۱ و کوتاه کردن دست بنی امیه بازور سر نیزه و قدرت نظامی میسر نیست. (شهید آگاه، ص ۱۳۷)

از این عبارت معلوم میشود این نویسندهٔ محترم میخواهد بگوید: امام حسن مجتبی - علیه السلام - هنگامیکه نیروهای خود را برای جنگ با معاویه حرکت داد، امید پیروزی داشته ولی بعداً که اصحاب او امتحان خوبی ندادند و اختلاف و نفاق در آنها ظاهر شد، دانست که پیروزی نظامی میسر نیست.

معلوم نیست چرا کتاب «شهید آگاه» دربارهٔ حضرت امام حسن (ع) راضی شده است بگوید: آنحضرت اول به امید پیروزی حرکت کرده و پس از درگیر شدن اوضاع، دانسته است که پیروزی نظامی میسر نیست. ولی دربارهٔ رسول خدا و علی و امام حسین - صلوات الله علیهم - راضی نشده است بگوید: آن ذوات مقدس به امید پیروزی به سوی صحنهٔ اُحد

۱ - تعبیر تشکیل حکومت دربارهٔ حضرت امام حسن (ع) اشتباهی است که از کتاب شهید آگاه سر زده، زیرا حکومت به دست علی (ع) تشکیل شده بود و امام حسن (ع) وارث همان حکومت موجود بود و نمیخواست تشکیل حکومت جدیدی بدهد.

پسین و کوفه حرکت کردند؟ این تبعیض برای چیست؟

معلوم نیست این نویسندهٔ محترم چرا وقتی که سید مرتضی و شیخ طوسی میگویند: امام حسین (ع) به امید پیروزی به سوی کوفه حرکت کرد، سخنان این دو عالم بزرگ شیعه را توجیه میکند و آن دورا به پیروی از اهل سنت متهم میسازد، در حالیکه خود او دربارهٔ حضرت امام حسن (ع) همان مطلب را میگوید!؟

آیا این نویسنده راضی میشود دیگران سخنان او را دربارهٔ امام حسن مجتبی (ع) توجیه کنند و بگویند: او به مذاق اهل سنت سخن گفته است؟ اگر راضی نیست، پس چرا سخنان علمای بزرگ شیعه را بدون هیچ قرینه‌ای بر خلاف مقصودشان حمل میکند؟! آیا سزای این علمای بزرگ که يك عمر از حریم شیعه، دفاع کرده و با کمال شهامت در کتاب شافی و تلخیص الشافی و کتابهای دیگر مطاعن خلفاء و حقایق ائمه شیعه را ثابت کرده اند، اینست که به پیروی از اهل سنت متهم شوند؟!؟

بحث کتاب «شهید جاوید» نبوده است. ولی نویسنده کتاب «شهید آگاه» موضوع بحث را اشتباه کرده یا عمداً خلط مبحث نموده و بر اساس همین اشتباه یا تعمد، بزرگی این تهمت را به نویسنده کتاب «شهید جاوید» زده و بی ادبانه ترین عبارات و زرننده ترین کلمات را در این مورد بکار برده است. و اینک بعضی از عبارات **ظالمانه** ایشان:

۱- کتاب «شهید آگاه» درص ۹۴ میگوید: «کتاب شهید جاوید با توجه یا با عدم توجه به کمک استثمار و سیاستهای استعماری ضد اسلامی شتافته و تلویحاً نهضت‌های علماء را که بدون نیروی نظامی و مالی انجام گرفته، در بخش دوم، ص ۱۶۶ بعد محکوم و غیر عقلانی معرفی میکنند».

۲- درص ۹۵، سطر ۸، بعد، میگوید: «این کتاب به عموم رجال ملی دنیا که در برابر حکومتها اعتراض مینمایند و مقاومتی نشان میدهند اعلام خطر میکند و همه را به جرم اینکه قیام علیه ظلم و قانون شکنی با تسلط ظالم بر اوضاع، نابهنگام و غلط و اخلاص لگری و جرم است محکوم میکند و مقاومت در برابر حکومتهای مستبدانه را همانطور که قاضیان عصر بنی امیه و بنی عباس فتوی میدادند، خروج علیه امنیت و مصلحت و بهم زدن نظم معرفی میکنند».

۳- درص ۹۵، سطر ۲۱ و ۲۲، میگوید: «گوئی با این طرحی که در این کتاب ریخته میخواند برای همیشه فکر مخالفت و مقاومت در برابر ستم و زور را از خیال مردم بیرون سازد».

۴- درص ۹۷، سطر ۱۳، بعد، میگوید: «در نهضت تحریم تنباکو و قیام علیه مداخله بیگانه در امور کشور اسلام مرحوم آیه الله شیرازی **قُدس سِرّه** اسلحه و مهماتی در اختیار نداشت ولی با اتکاء به نفوذ روحانی

خلط مبحث سهوی یا عمدی:

کتاب «شهید جاوید»، در بخش دوم، قیام مسلحانه را دو قسم کرده: ابتدائی و دفاعی و قیام مسلحانه ابتدائی را که بمنظور تشکیل حکومت جدید انجام میشود در صورتی جایز شمرده که احتمال پیروزی بیش از احتمال شکست باشد. و قیام دفاعی را در هر صورت جایز شمرده است. ولی نویسنده کتاب «شهید آگاه» کلمه مستحانه را ندیده، یادیده و عمداً نادیده گرفته و از اینرو، خیال کرده یا چنین وانمود ساخته که کتاب «شهید جاوید» قیامهای علماء را که به صورت بیان حقایق دین با اعلان اشتباهات حکومتها یا فتوای سیاسی، مثل فتوای میرزای شیرازی در مورد تنباکو، انجام میشود، محکوم کرده است. در حالی که حقیقت بر خلاف گفته کتاب «شهید آگاه» است، زیرا کتاب «شهید جاوید» فقط درباره قیام مسلحانه بحث کرده و مسئله مبارزات و مقاومتها و فتواهای سیاسی علماء و قیامهای ارشادی و بیدارکننده پیشوایان دینی، اصلاً مورد

واحساسات وافكار عمومی آن نهضت عظیم را برپا کرد و تنبأ کورا تحریم نمود و با این مبارزه منفی دست بیگانه را از حریم ملت ایران کوتاه و از گسترش نفوذ آنان جلوگیری فرمود، این قیام نیازی به نیروی نظامی ندارد.

باید از این نویسنده محترم پرسید: کتاب «شهید جاوید» کی و کجا نهضت‌های علماء را که بدون نیروی نظامی و مالی انجام میشود، محکوم و غیر عقلانی معرفی کرده است؟!

و کی و کجا به رجال ملی دنیا که در برابر حکومتها اعتراض و مقاومت میکنند، اعلام خطر کرده و همه را محکوم نموده است؟!

و کی و کجا مثل قاضیان عصر بنی امیه و بنی عباس مقاومت در برابر حکومت‌های استبدادی را خروج علیه امنیت معرفی کرده است؟!

و کی و کجا خواسته است برای همیشه فکر مخالفت و مقاومت در برابرستم و زور را از خیال مردم بیرون سازد؟!

و کی و کجا از نهضت‌های علماء و مبارزات منفی و فتوای سیاسی آنان بحث کرده است؟!

قیام ابتدائی مسلحانه بمنظور تأسیس حکومت جدید کجا و اعتراض زبانی و قلمی و مقاومت رجال ملی در برابر حکومت‌های استبدادی کجا؟!

نهضت مسلحانه ابتدائی بمنظور ساقط کردن حکومت موجود کجا و نهضت‌های ارشادی و بیدارکننده علماء و فتوای سیاسی آنان، بمنظور کوتاه کردن دست اجانب کجا؟!

آیا نویسنده کتاب «شهید آگاه» کلمه مستحانه را در کتاب

«شهید جاوید» ندیده و فرق بین قیام ابتدائی مسلحانه که مورد بحث کتاب «شهید جاوید» است و بین قیام علمی و ارشادی و فتوای سیاسی را نفهمیده و با عمداً خلط مبحث کرده و چنین تهمت‌های بزرگی را بی باکانه به نویسنده کتاب «شهید جاوید» زده و از جمله ادراک سیاست‌های استعماری ضد اسلامی شده؟!

اگر کلمه مسلحانه را در کتاب «شهید جاوید» دیده ولی ندیده گرفته و عمداً خلط مبحث کرده و اینهمه عبارات ظالمانه و بی ادبانه و تهمت آمیز را درباره نویسنده کتاب «شهید جاوید» بکار برده باید گفت: او واقعا قهرمان جرأت بر گناه است آنهم گناهی مثل تهمت که موجب عذاب ابدی است!

والتكزده اید و نمیتوانید بکنید.

سؤال ۲: شما علم غیب امام را محدود میدانید یا نامحدود؟ اگر نامحدود میدانید که این مطلب را هیچ مسلمانی نمیگوید، زیرا علم نامحدود، مختص به خداست. و اگر محدود میدانید چه مانعی دارد که یکی از موارد محدودیت علم امام این باشد که زمان و مکان شهادتش بطور دقیق برای آنحضرت معلوم نباشد؟

سؤال ۳: آیا در طول فریب هزار سال که از نوشته های شیخ مفید رسالت رضی و شیخ طوسی میگردد، يك نفر از علمای شیعه، پیدا شده که بگوید آنچه این سه عالم بزرگ در باره قیام امام حسین - علیه السلام - گفته اند به مذاق اهل سنت گفته اند یا شما اول کسی هستید که سخنان این بزرگان تشیع را بدون هیچ دلیلی، بدینگونه توجیه کرده اید که آنان به مذاق اهل سنت سخن گفته اند؟ (شهید آگاه، ص ۸۷ و ۱۷۲ و ۲۳۰).
و نیز اگر چنین توجیهی در سخنان علمای نامبرده رواست، چرا این توجیه را در باره کتاب «شهید جاوید» نکرده و نگفته اید: کتاب نامبرده همان مطالب مفید و مرتضی و طوسی را به همان منظوری که آنان نوشته اند، نوشته و پاسخ اهل سنت را داده است تا دیگر احتیاج به نوشتن يك کتاب نداشته باشید و بیهوده زحمت نکشید؟!

سؤال ۴: میدانیم که مرحوم مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی هیچگاه گرفتار تقیه نبوده اند بلکه همیشه با کمال شهامت در مقابل اهل سنت ایستاده و از اعتقادات شیعه دفاع کرده اند و در کتابهایی از قبیل شافی و تلخیص الشافی، خلافت خلفای ثلاثه را باطل کرده و نقاط ضعف آنانرا بیان نموده اند و اگر گرفتار تقیه بودند، هرگز نمیتوانستند نقاط

چند سؤال از نویسنده کتاب شهید آگاه:

سؤال ۱ - شما مکرر از اخبار متواتره و قطعیهای که دلالت دارد امام حسین - علیه السلام - از شهادت خود، آگاه بوده، سخن گفته اید. (شهید آگاه، ص ۳۵ و ۵۱ و ۸۱ و ۱۲۲ و ۱۴۸ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۴ و ۱۸۰ و ۲۳۰)
اگر مقصود شما اینست که از این اخبار معلوم میشود امام بطور سر بسته، میدانسته شهید میشود که این مطلب را کتاب «شهید جاوید» در ص ۶ نوشته است و اگر مقصود اینست که از این اخبار معلوم میشود، امام از زمان و مکان شهادت خود، بطور دقیق با همه خصوصیات آن، آگاه بوده، چرا از آن همه اخبار، یکی را برای نمونه ذکر نکرده اید تا دیگران هم ملاحظه کنند؟ آری شما میدانسته اید حتی يك خبر هم وجود ندارد که زمان و مکان شهادت امام را بطور دقیق، پیشگوئی کرده باشد.
آنچه لازم بود این بود که دلیلی بیاورید و ثابت کنید امام حسین (ع) زمان و مکان شهادت خود را با همه خصوصیات آن میدانسته که این کار

ضعف خلفاء را ذکر کنند و خلافت آنان را باطل سازند. با توجه به اینکه این علمای بزرگ، گرفتار تقیّه نبوده‌اند، چه معنی دارد آنطور که شما نسبت داده‌اید، طبق عقیده اهل سنت سخن بگویند و عقیده شیعه را در مسئله علم امام پایمال سازند؟!

از این گذشته، اگر قرار بود این علمای بزرگ شیعه، طبق مذاق اهل سنت، منکر علم امام حسین (ع) شوند تا عصمت و عدم اشتباه او را در این قیام برای آنان ثابت کنند، می‌توانستند از همان اول، طبق مذاق اهل سنت، منکر عصمت امام شوند و خود را راحت کنند چون انکار علم امام و عصمت او در عرض هم است، دیگر چه ضرورتی داشت که علم امام را انکار کنند تا عصمت و عدم اشتباه آنحضرت را اثبات نمایند؟!

سؤال ۵: شما در ص ۷۴ سخنی بدین مضمون گفته‌اید: منظور من از بررسی کتاب «شهید جاوید» اینست که طبق تقاضای فضلاء به حدیث «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي...» عمل کنم و بدعت این کتاب را آشکار سازم و جواب دهم. و از طرفی در ص ۱۴۹، سطر آخر گفته‌اید: تمام کتاب «شهید جاوید» به همین کلام سید مرتضی در تنزیه الانبیاء دور میزند.

به اقرار خود شما آنچه کتاب «شهید جاوید» نوشته همانست که مرحوم سید مرتضی نوشته و میدانیم که شیخ طوسی نیز همان نظر سید مرتضی را درباره قیام امام حسین (ع) در تلخیص الشافی پذیرفته است. حالا از شما میپرسیم: آیا آنچه سید مرتضی و شیخ طوسی نوشته‌اند بدعت است؟! چرا در طول هزار سال يك نفر از علمای شیعه نگفته است: نوشته‌های سید مرتضی و شیخ طوسی درباره قیام امام حسین (ع) بدعت است؟ و چرا شما قبلاً جواب بدعت این دو عالم بزرگ * مه را که قریب هزار سال است

در سراسر جهان اسلام منتشر است، نداده‌اید؟!

سؤال ۶: شما مکرر گفته‌اید: امام حسین (ع) امیدی به پیروزی نظامی نداشت و اینکه مسلم را به کوفه فرستاد که از مردم بیعت بگیرد و پس از رسیدن نامه مسلم به سوی کوفه، حرکت کرد، برای اتمام حجت بود. یعنی کاری بود، صوری و ظاهری نه جدی و واقعی.

ما میگوئیم: پس از وفات حضرت امام حسن (ع) مردم کوفه، امام حسین (ع) را دعوت به قیام بر ضد معاویه کردند (ارشاد مفید، ص ۱۷۹) و از طرفی معاویه با مسموم کردن امام حسن (ع) پیمان صلح را شکسته بود و آن پیمان دیگر احترامی نداشت. حالا از شما میپرسیم: چرا امام حسین (ع) پس از وفات امام حسن (ع) دعوت مردم کوفه را برای اتمام حجت، نپذیرفت و با اینکه امیدی به پیروزی نداشت، بر ضد معاویه قیام نکرد تا بدست عمال حکومت شهید شود و ده سال زودتر، این اتمام حجت عملی گردد تا مردمی که در این ده سال مردند، حق اعتراض نداشته باشند که چرا آنحضرت بر ما اتمام حجت نکرد؟!

سؤال ۷: شما در مقدمه کتاب «شهید آگاه» ص ۶ گفته‌اید: «ما اسلام را از قرآن و سنت و مکتب امیر المؤمنین و مکتب سید الشهداء و مکتب سایر ائمه علیهم السلام می‌شناسیم امام آئینه اسلام و نشان دهنده تعالیم و برنامه‌های اسلام است.»

معنای این سخنان اینست که عمل امام، جزء متن اسلام است و آنچه انجام میدهد، عین قانون اسلام محسوب میشود و از طرفی میدانیم که احکام اسلام عمومی و جهانی و مربوط به همه مردم است و امام و غیر امام در آن یکسان هستند و از این جهت، خود امام حسین (ع) میفرماید:

عمل من، سر مشق شماست. (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰) پس چرا شما درص ۲۶ گفته‌اید: «تکلیف این بزرگواران علی‌التحقیق غیر از روش و تکلیف مردم است؟» اگر تکلیف ائمه (ع) غیر از تکلیف مردم است، پس مردم چگونه میتوانند از عمل ائمه (ع) پیروی کنند؟ و چگونه امام میتواند آئینه اسلام و نشان‌دهنده تعالیم و برنامه‌های اسلام باشد؟

سؤال ۸: مرحوم سیدمر ترضی و شیخ طوسی فرموده‌اند: امام حسین - علیه السلام - آنوقت که در محاصره نظامی واقع شد و دیگر امیدی به پیروزی آنحضرت نبود، از روی اضطرار آماده شد که با سازش ظاهری، مثل حضرت امام حسن (ع) صلحی برقرار کند و از خون ریزی بیهوده جلوگیری نماید ولی عمال حکومت یزیدی، صلح را نپذیرفتند و فاجعه کربلا را بر خلاف میل امام، بوجود آوردند.

(تذریه الانبیاء و تلخیص الشافی بنقل شهید جاوید، ص ۴۴۵ بعد)
بدیهی است، این سازش ظاهری که مرحوم سیدمر ترضی و شیخ طوسی فرموده‌اند، معنای آن پذیرفتن خلافت یزید و تصویب حکومت پسر معاویه نیست، چنانکه سازش ظاهری و بیعت علی - علیه السلام - با خلفای ثلاثه و همچنین بیعت ظاهری امام حسن (ع) با معاویه، معنایش پذیرفتن خلافت خلفاء و معاویه نبود و مردم را گمراه نمیکرد، چون همه میدانستند از روی اضطرار، انجام شده است. ولی شما در مواردی که خواسته‌اید این گفته سید و شیخ را محکوم کنید، همه جا این سازش ظاهری و اضطراری را به معنای تصویب و امضاء و به رسمیت شناختن خلافت یزید، گرفته‌اید! و اینک بعضی از عبارات شما:

۱- درص ۳۰ نوشته‌اید: «مفسده بیعت و سازش با یزید و امضای

حکومت او بیش از مفسده محروم شدن جامعه از برکات وجود امام است». ۲- درص ۳۱ نوشته‌اید: «در اینجا باید مفسد بیعت و تسلیم و تصویب حکومت یزیدی را از طرف امام با مصلحت وجود امام در حال تسلیم و تمکین و اطاعت از یزید و به رسمیت شناختن حکومت او که کم‌افشاء و اعدام اسلام را بمیان بسته بود در نظر بگیریم».

۳- درص ۸۱ نوشته‌اید: «حسین فضیلت و شجاعت و حمیت و مردانگی هرگز این صلحی را که حقیقتش تسلیم و تقاضای عفو و قبول ذلت بود پیشنهاد نمیکرد. هرگز امام حاضر نمیشد به نزد یزید برود و از فرد کتیف و آلوده‌ای چون او تملق بگوید و او را امیر المؤمنین خطاب کند و امت جدش را در اشتباه بیندازد تا برود به مدینه و به اصطلاح دعا گو باشد». آیا شما توجه ندارید که آنچه مرحوم سیدمر ترضی و شیخ طوسی فرموده‌اند، آمادگی امام حسین (ع) برای سازش ظاهری و اضطراری برای جلوگیری از خون‌ریزی بیهوده است و چنین سازش و بیعت ظاهری، نه تصویب و امضای خلافت یزید است، نه تقاضای عفو کردن و تملق گفتن و دعا گوی یزید بودن و نه مردم را گمراه میکند، چنانکه بیعت ظاهری علی (ع) با خلفای ثلاثه و بیعت امام حسن (ع) با معاویه، حاوی هیچیک از این معانی نبود. آیا شما فرق بین اضطرار و عدم اضطرار را نمیدانید یا میدانید و عمداً خلط مبحث، میکنید؟! آیا شما نمیدانید حدیث رفع که میگوید: «رُفِعَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ» هرگونه مسئولیتی را در این سازش ظاهری و بیعت صوری از امام بر میدارد؟!

سؤال ۹: شما درص ۱۵۰ و ۲۶۰ این جمله را از قول امام حسین (ع)

نقل کرده‌اید که فرموده است: «مَنْ خَادَعَنَا فِي اللَّهِ أَنْخَدَعْنَا لَهُ» - هر کس

در راه خدا ما را فریب دهد، فریب او را میخوریم.

اگر شما میگوئید: مقصود امام اینست که اهل کوفه ما را دعوت کردند در راه خدا قیام کنیم و آنان به ما کمک کنند و ما میدانستیم آنان دروغ میگویند ولی با اینوصف دعوت آنانرا قبول کردیم و عمداً فریب آنان را خوردیم، این مطلب، مخالف عقل است و يك فرد عادی هم اگر بداند کسی میخواهد او را فریب بدهد، فریب او را نمیخورد، چه رسد به امام که عاقلترین انسان روی زمین است.

و اگر میگوئید: مقصود امام اینست که ما گمان کردیم مردم کوفه، راست میگویند و در راه خدا قیام کردیم و به امید پیروزی حرکت نمودیم ولی مردم دروغ گفتند و ما در دام فریب آنان واقع شدیم، این مطلب با مبنای شما مخالف است. شما کداميك از این دو فرض را میپذیرید؟ فرض اول را که با عقل مخالف است یا فرض دوم را که با مبنای شما مخالف است؟

سؤال ۱۰: شما درص ۳۲۴ نوشته اید: «بیعت گرفتن از مردم برای امام و فعالیت برای برانداختن حکومت یزیدی همه معنایش اعلان بطلان خلافت یزیدی بود».

با توجه به مبنای شما که میگوئید: امام امیدی به پیروزی نداشت، مقصود شما اینست که بیعت گرفتن از مردم کوفه بمنظور برگرداندن خلافت بمرکز خود نبوده بلکه منظور از همه این فعالیتها این بوده که معلوم شود امام حسین (ع) خلافت یزید را به رسمیت نمیشناسد. در اینجا از شما میپرسیم: اگر مطلب چنین است، پس دیگر چه احتیاجی به جمع آوری اعانه و تهیه اسلحه بود؟ اصلاً برای اعلان بطلان خلافت یزید، چه ضرورتی داشت که مسلم به کوفه اعزام شود؟ اگر منظور

امام، فقط اعلان مخالفت با حکومت یزید بود، نه برگرداندن خلافت، باید خود امام یا نماینده اش در همان مکه، در اجتماع مردم در مسجد الحرام و مینای و عرفات، سخنرانی کند و به مردم بفهماند که حکومت یزید را به رسمیت نمیشناسد تا این ندای امام بوسیله حجاج به سایر اقطار اسلامی برسد و اگر هم فرضاً میخواست اعلان بطلان خلافت یزید زودتر به کوفه برسد، به مسلم دستور میداد به کوفه برود و در اجتماعات مردم این مطلب را به گوش همه برساند. دیگر چرا بوی دستور داد در يك خانه مخفی شود و به جمع آوری اعانه و اسلحه بپردازد؟ چرا باید این کارها را مخفیانه انجام دهد؟ مگر اعلان بطلان خلافت یزید، باید مخفی انجام شود که هیچکس نفهمد؟!

سؤال ۱۱: شما درص ۱۵۵ گفته اید: رسول خدا (ص) شکست در جنگ اُحُد را پیش بینی میفرمود. و درص ۱۶۳ گفته اید: علی (ع) میدانست که در مبارزه با معاویه پیروز نمیشود. و درص ۷۱ گفته اید: امام حسین (ع) میدانست در این قیام شکست میخورد و در کربلا شهید میشود.

آیا شما میخواهید بگوئید: رسول خدا (ص) در جنگ اُحُد و علی (ع) در صفین و امام حسین (ع) در قیام خود، بدون اینکه امید پیروزی داشته باشند، از روی علم و عمد، اصحاب خود را به خاک و خون کشیدند و سهمی از مسئولیت خون کشتگان را بعهده گرفتند؟!

آیا اگر شما بگوئید: رسول خدا (ص) و علی (ع) و امام حسین (ع) به امید پیروزی بر دشمن، مبارزه کردند و به مدلول حدیث رُفَع که میگوید: «رُفَعٌ مَا لَا يَعْتَمُونَ» هیچگونه مسئولیتی در مورد خون کشتگان ندارند، بهتر از این نیست که بگوئید: آن ذوات مقدس بدون امید پیروزی، اصحاب

خود را عمداً به کشتن دادند و چنین مسئولیت بزرگی را بعهده گرفتند؟! بدیهی است، چنین کار نامعقول و نامشروعی هرگز قابل پیروی نیست و مردم دیگر حق ندارند چنین کارهایی را بکنند. در حالی که عمل پیغمبر و امام، سرمشق مردم است. آری آنچه شما گفته‌اید نتیجه‌اش اینست که عمل پیغمبر و امام، قابل پیروی نباشد!!!

سؤال ۱۲: شما قبول دارید که محمد حنفیه و ابن عباس به امام حسین (ع) گفتند: به مردم کوفه اعتماد نکن. و نیز قبول دارید که مسلم بن عقیل پس از گرفتاریش به محمد اشعث گفت: از قول من به حسین بن علی (ع) بنویس بر گردد و به مردم کوفه اعتماد نکنند. معلوم میشود محمد حنفیه و ابن عباس و مسلم بن عقیل هر سه عقیده داشته‌اند امام حسین (ع) به اعتماد مردم کوفه، حرکت کرده و میخواستند با پشتیبانی آنان در این قیام، پیروز گردند. ولی شما همه‌جا گفته‌اید: امام حسین به امید پیروزی حرکت نکرد و هرگز قصد نداشت به کمک مردم تشکیل حکومت بدهد بلکه از همان اول برای کشته شدن در حرکت کرد. آیا شما در این مسئله از محمد حنفیه و ابن عباس و مسلم بن عقیل، عالم‌ترید و با اینکه بیش از سیزده قرن از آن حادثه دور شده‌اید از متفکرانی که در متن آن حادثه بوده و از شهود عینی آن هستند، بهتر مسائل مربوط به آن حادثه را درک میکنید؟!

سؤال ۱۳: میدانیم که گروه توأبیین به رهبری «سُلیمان بن صُرَد» قیام کردند و بعنوان توبه به جبران اینکه امام حسین (ع) را یاری نکردند، با عمال حکومت جنگیدند و جمع زیادی از آنان کشته شدند. آیا توبه این گروه از چه چیز بوده؟ بدیهی است آنان از اینکه امام را در این قیام

یاری نکردند، توبه کردند.

و باید دانست آن کاری که در نظر توأبیین، توبه محسوب میشود، انجام دادن هدف امام حسین (ع) بود و هدف امام در نظر آنان عبارت بود از ساقط کردن حکومت بنی‌امیه و برگرداندن خلافت به اهل بیت پیغمبر (ص) و از این رو، «سُلیمان بن صُرَد» - رهبر توأبیین - به یارانش میگفت: ما باید قبلانیر و به حد کافی تهیه کنیم تا بهنگام پیکار، مغلوب دشمن نشویم و به مغلوب کردن دشمن امیدوار باشیم. وهم اومیکفت: ما یابه شهادت میرسیم یا به پیروزی و اگر به پیروزی رسیدیم خلافت را به اهلهش بر میگرددانیم. (ابو میخنف به نقل طبری، ج ۴، ص ۴۵۹) و نیز «عبیدالله بن عبدالله مری» - سخنگوی توأبیین - ضمن سخنرانی خود میگفت: اگر ما پیروز شدیم، خلافت را به خاندان پیغمبر (ص) بر میگرددانیم (تاریخ لوط بن یحیی بنقل طبری، ج ۴، ص ۴۳۳) و نیز وقتیکه توأبیین در میدان جنگ، بالشگرشام رو بر و شدند گفتند: ما به این شرط از جنگ صرف نظر میکنیم که عبیدالله زیاد را به ما تسلیم کنید تا او را بکشیم و عبدالملک مروان از خلافت خلع شود و حکومت را به اهل بیت پیغمبر واگذار کنیم (مقتل لوط بن یحیی بنقل طبری، ج ۴، ص ۴۶۴) و هرگز نباید تصور شود که توأبیین میخواستند خود را یکشتن بدهند.

بنابراین، از سخنان توأبیین و حرکت آنان که میخواستند هدف امام حسین (ع) را انجام دهند، معلوم میشود: امام حسین (ع) برای ساقط کردن حکومت بنی‌امیه و تشکیل حکومت عادلانه اسلامی قیام کرده، نه برای کشته شدن، زیرا اگر برای کشته شدن حرکت کرده بود، هدفش

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۳۲.

انجام شده بود و دیگر معنی نداشت توأبین برای انجام هدف آنحضرت، قیام کنند و این کار را توبه خود محسوب دارند.

و نیز اگر امام نمیخواست تشکیل حکومت بدهد و حکومت بنی امیه را ساقط کند، احتیاج به کمک نداشته و در اینصورت واقعاً از توأبین کمک نخواسته و چون کمک نخواسته، آنان در کمک نکردن به آنحضرت گناه نکرده اند و دیگر معنی نداشت بعنوان توبه، قیام کنند. از آنچه گذشت روشن شد که توأبین عقیده داشته اند امام حسین (ع) میخواسته خلافت را به مرکز خود برگرداند. حالا آیا شما که میگوئید: امام به قصد کشته شدن حرکت کرده، از «سُلیمان بن صُرَد» رهبر توأبین - و پیرانش بیشتر به مقصود امام پی برده اید و هدف آنحضرت را بهتر از آن سیاستمداران جهان دیده میدانید؟

سؤال ۱۴: شما میدانید که امام حسین (ع) پس از رسیدن خبر قتل مسلم بن عقیل، در راه کوفه فرمود: «قَدْ خَدَّاتُنَا شَيْعَتُنَا». یعنی: شیعیان ما در یاری ما کوتاهی کردند. معنای سخن امام اینست که ما از شیعیان کوفه انتظار داشتیم برای تسخیر کوفه به ما کمک کنند ولی آنان از کمک ما خودداری کردند.

بدیهی است اگر امام به قصد کشته شدن حرکت کرده بود، هرگز انتظار نداشت مردم کوفه به آنحضرت کمک کنند و در اینصورت معنی نداشت بفرماید: شیعیان ما از کمک به ما خودداری کردند. این نظر امام حسین (ع) است ولی شما برخلاف نظر امام میگوئید: آنحضرت قصد تسخیر کوفه را نداشته، بلکه برای کشته شدن حرکت کرده است. حالا آیا شما قضایای مربوط به قیام امام حسین (ع) را از خود امام

بتر میدانید و بیشتر از خود آنحضرت به مقصود وی پی برده اید؟

سؤال ۱۵: تردیدی نیست که قتل امام يك جنایت بود، ضربتی بود که به دست عمال حکومت یزید، بر اسلام وارد شد و در آن زمان بر هر فرد مسلمانی واجب بود به اندازه توانائی خود، نهی از منکر کند و از این جنایت بزرگ جلوگیری نماید. آیا امام که وظیفه اش از مردم عادی سنگین تر بود، برای جلوگیری از این جنایت کوششی کرد یا نه؟ کسانی که نظر مرحوم سید مرتضی را در مسئله قیام امام پذیرفته اند میگویند: آنحضرت پس از برخورد با حُر بن یزید، کوشش فراوان کرد که از برخورد نظامی و خونریزی جلوگیری کند و از اینرو، ضمن سخنان خود خطاب به حُر بن یزید و اردوی او، در دو نوبت فرمود: اگر شما آماده نیستید مرا در قیام خود یاری کنید، آزادم بگذارید برگردم، و نیز در مذاکراتی که با عمر بن سعد در چند نوبت انجام داد روی ترك خصومت، یافشاری کرد، نهایت اینکه دستگاه حکومت این پیشنهاد خردمندانه امام را در مورد ترك خصومت، پذیرفتند. پس طبق نظر مرحوم سید مرتضی و کتاب «شهید جاوید» امام وظیفه نهی از منکر را انجام داد و برای جلوگیری از قتل خود، کوشش فراوان کرد.

ولی شما میگوئید: امام برای کشته شدن و تعبد به شهادت حرکت کرد. و طبیعی است که در اینصورت، امام نمیتواند و نباید از قتل خود جلوگیری کند چون جلوگیری از قتل خود برخلاف منظور آنحضرت است، بلکه باید تلاش کند که عمال حکومت یزید، خونش را بریزند تا هدف امام که علی الفرض کشته شدن و تعبد به شهادت است، انجام شود. آیا شما میگوئید: امام برای جلوگیری از قتل خود - این جنایت

بزرگ تاریخ - کوشش نکردن و این وظیفه بزرگ اسلامی را انجام نداد؟
 و عبارت دیگر: آیا امام از این مُنکر بزرگ، نهی نکرد و وظیفه نهی از
 مُنکر را ترك نمود چون میخواست کشته شود و تعبّد به شهادت انجام
 گردد؟! آیا میدانید شما با این منطقی که در پیش گرفته اید، ندانسته
 امام را يك فرد گناهكار و تارك نهی از مُنکر معرفی کرده اید؟!!

نظر نهائی درباره کتاب «شهید آگاه»:

نظر نهائی مادر باره کتاب «شهید آگاه» اینست که قیام امام حسین (ع)
 را به طریقی نامعقول و غیر منطقی و غیر قابل پیروی تفسیر و توجیه کرده
 و این کتاب عقل بیدار خواننده را قانع نمیکند و از طرفی چون اساس
 کتاب نامبرده، باطل است، به ترویج باطل کمک کرده است. و از طرف
 دیگر چون مشتمل بر تهمت به رسول خدا (ص) و امام حسین (ع) و مُسَلِّم
 بن عقیل و شیخ مفید و سیّد مرتضی و شیخ طوسی است، کتابی مُضَرّ و خارج
 از حدود ادب و امانت نویسنده، محسوب میشود. و لازم است نویسنده
 محترم آن پس از مطالعه ملاحظاتی که درباره کتابش نوشتیم، هر چه زودتر
 از آستان قدس رسول خدا (ص) و امام حسین (ع) و مُسَلِّم بن عقیل و شیخ مفید
 و سیّد مرتضی و شیخ طوسی پوزش بطلبد و عذر تهمتی را که به آن
 ذوات مقدّس زده است، بخواهد که عذر خطا خواستن هزار بار بهتر از
 اصرار بر خطاست. خداوند همه ما را از خطر احساسات افراطی و بی مهار،
 محفوظ بدارد بمحمد و آله الطاهرین، آمین.

استفتائیه های طلاب و روحانیون از مراجع تقلید

درباره

کتاب شهید جاوید

عبارت بالا داخل کادر روی جلد یک دفترچه برگه نوشته شده که حاوی نظرهای بعضی از روحانیون علیّه
 «شهید جاوید» است و سه سند آینده مربوط به این دفترچه و محتوای آنست. این دفترچه را ساواک در سال
 چاپ کرده و چنانکه در سند ۳ خواهد آمد برای هر منطقه ای بیست هزار جلد فرستاده تا بگفته سند ۲ در بین
 روحانیون دشمنی ایجاد کند و کل روحانیت را تضعیف نماید.

تذکره: عبارت «طلاب و روحانیون» روی جلد دفترچه برای فریب مردم بوده زیرا داخل
 دفترچه فقط پنج استفتائی هست که سه تا به امضاء است و دو تای دیگر به امضای حسن مرادی است که از طلاب
 و روحانیون نبوده بلکه از منابع ساواک بوده و بعد از پیروزی انقلاب محاکمه و محکوم و زندانی شده است. ضمناً
 یک از استفتائیه ها تفتیح نامه ای است که ساواک بر ضد آیه الله منتظری جعل کرده است. و نیز برگ
 دوم دفترچه مقدمه ای است که بشهادت سند شماره ۲ ص ۲ آنرا ساواک نوشته است.

تذکره دیگر: ما برای مصلحت اسلام نام کسانی را که بر ضد «شهید جاوید» فتوی داده و کتاب را
 خوانده تحريم کردند نمیریم ولی درباره اینکه چگونه روحانتهای ساواک مطالبی را در ذهن بعضی از روحانیون
 القاء کرده و با جو سازی کاذب فکر آنان را آماده ساختند خواهیم نوشت و روشن خواهیم کرد که چگونه ساواک مورد
 خود حسن مرادی را وادار کرد از روحانیون که قبلاً ذهنشان آماده شده بود درباره «شهید جاوید» سؤال
 کند و جواب بگیرد و ساواک آن سؤال و جوابها را برای کوبیدن کل روحانیت بتعداد چند صد هزار چاپ
 و منتشر کند. به امید آنکه ما دیگر فریب نیرنگهای شیاطین را نخوریم و خطاهای گذشته را جبران کنیم.

در اینجا چند نمونه از اسناد محرمانه سوء استفاده ساواک از فتوای روحانیون علیه شهید جاوید را می آوریم تا بدانیم چگونه آن فتواها را وسیله ایجاد دشمنی بین علماء و تضعیف آنان کرده و هشیار شویم و دیگر در این دامها نیفتیم ولی قبلاً سخنی را که امام خمینی در این باره فرموده و از بی توجهی افرادی که ندانسته آلت فعل ساواک شده اند گله کرده نقل می کنیم تا بیشتر ما را بیدار کند.

امام خمینی درباره اینکه ساواک در مورد شهید جاوید ما را بازچه قرار داده بود به دانشجویان دانشکده حقوق فرمودند: «قبل از ماه رمضان می گفتند: «شهید جاوید» و تقریباً تمام ماه رمضان را دستهای فحش می دادند و دستهای دیگر رفع اشکال می کردند یک دسته به آن طرف فحش می دادند و یک دسته به این طرف آنها هم (عمال شاه معدوم) کناری نشسته بودند و به ریش مامی خندیدند که چنین ما را بازچه قرار داده بودند.» (روزنامه کیهان اول خرداد ۱۳۵۸ ص ۳).

دلیل بر صحت سخن امام خمینی اسناد محرمانه ای است که بعد از پیروزی بدست آمده و دلالت دارد که ساواک فتوای بعضی از روحانیون را علیه «شهید جاوید» چاپ کرده و کوشش نموده است دو گروه از روحانیون را علیه یکدیگر تحریک کند تا نیروهای خود را صرف کوبیدن خودشان کنند و ضعیف گردند و نتوانند مقابل شاه بایستند. اینک ما قبل از درج اسناد توضیح کوتاهی درباره آنها می دهیم:

۱- در سند شماره یک بتاريخ ۴۹/۱۲/۲۷ سرتیپ مقدم معدوم به ساواک اصفهان وقم دستور می دهد از اعلامیه هایی که بر ضد «شهید جاوید» منتشر شده علیه آیه الله منتظری (که برای کتاب مزبور تفریظ نوشته) بهره برداری و اقدام کنند.

۲- در سند شماره ۲ که دو صفحه است بتاريخ ۱۳۵۰/۷/۱۲ به ساواک مرکزی پیشنهاد شده نوشته هایی که روحانیون بر ضد «شهید جاوید» داده اند و بطور پراکنده منتشر شده از طرف ساواک بصورت دفترچه چاپ شود که این

بوجب تضعیف روحانیون از دو طرف خواهد شد.

ضمناً در سند ۱ و ۲ برای فتنه انگیزی، این دروغ نیز القاء شده که «شهید جاوید» برخلاف عقائد شیعه علم غیب ائمه را منکر شده و همین دروغ را روحانی نماهای ساواکی برای تحریک مردم تکرار می کردند.

۳- سند شماره ۳ بتاريخ ۱۳۵۰/۹/۳۰ دلالت دارد آنچه در سند ۲ خواسته شده که فتوای روحانیون علیه «شهید جاوید» را ساواک بصورت دفترچه چاپ کند انجام شده و آن فتواها بصورت دفترچه چاپ شده و سرتیپ مقدم معدوم آخرین رئیس کلا ساواک برای هر یک از رؤسای ساواکها بیست هزار نسخه فرستاده تا بطور غیرمستقیم بین روحانیون افراطی و متعصبین مذهبی پخش کنند.

یک نکته: ساواک خیلی کوشید از امام خمینی در باره «شهید جاوید» نوشته بگیرد که اگر معظم له چیزی می نوشت چه له و چه علیه بنفع ساواک بود زیرا اگر امام کتاب مزبور را تأیید می کرد در برابر جناحی از روحانیت قرار می گرفت و درگیری شدید ترمی شد و اگر کتاب را رد می کرد ضربه ای بود به آیه الله منتظری و آیه الله مشکینی و همفکرانشان و از اینرو امام با تیزبینی مخصوص خودشان هیچیک از سئوالهائی که در باره «شهید جاوید» شد جواب ندادند و ما تا آن وقت دیدیم که یک روحانی دولتی در ضمن چند سئوال فقهی از «شهید جاوید» پرسیده بود ولی امام روی سئوال مربوط به «شهید جاوید» خط بطلان کشیده و با سئوالهای فقهی جواب داده بودند بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟! نکته دیگر: ساواک تا حدودی به هدف خود رسید زیرا با استناد به سئوالهائی که عمالش از بعضی روحانیون گرفتند روضه خوانهای ساواکی را (مثل سید مصطفی ابطحی که محاکمه و خلع لباس شد) وادار می کرد بر ضد نویسنده «شهید جاوید» و آیه الله منتظری و آیه الله مشکینی که کتاب نامبرده را تأیید کرده بودند تبلیغ کنند و آنانرا سنی و وهابی و منکر علم امام و دشمن امام حسین (ع) بخوانند! آیه الله منتظری می فرمود: «آقای حاج میرزا علی محدث زاده در منزل یکی از علمای قم روی منبر پس از حملات شدیدی که به نویسنده»

«شهید جاوید» و تفریظ نویسانش کرده بود خطاب به صاحب منزل گفته بود: حضرت آیه الله پس تکفیر را برای کی گذاشته اید؟ یعنی چرا نویسنده «شهید جاوید» و تفریظ نویسانش را تکفیر نمی کنید؟ اثر این تبلیغات در روح مردم ناآگاه و حتی اهل علم ناآگاه خیلی زیاد بود. آیه الله منتظری می گفتند: «در آن ایام تلفن منزل ما زنگ زد گوشی را برداشتم تلفن کننده گفت: اینجا منزل دشمن امام حسین است؟!» و نیز معظّم له می فرمود: «در ایامی که در زندان اوین بودم و ساواک قتل حُجّه الاسلام شمس آبادی را بکتاب «شهید جاوید» مربوط کرده و تبلیغات وسیعی را بوسیله رادیو و تلویزیون و روزنامه بر ضد من و نویسنده «شهید جاوید» براه انداخته و ما را ضد امام حسین (ع) معرفی می کرد یکی از نگهبانان زندان اوین بنام افتخاری که آدم خوبی هم بود گفته بود: اگر من اسلحه داشتم منتظری را می کشتم چون او مخالف امام حسین است!!!». از آنچه گفتیم می توانید به میزان موفقیت ساواک در هدفش پی ببرید. ساواک طبق سند شماره ۲ و ۳ به عمالش دستور داده بود دفترچه حاوی فتوای ضد «شهید جاوید» را بین روحانیون افراطی و متعصبین مذهبی پخش کنند. ساواک می دانست چه کند چون این دو گروه اگر کوک شوند بطور خودجوش و بقصد قربت یکی می خواهد آیه الله منتظری را بکشد و دیگری تقاضای تکفیر ایشان و همفکرانشان را می کند! و این کار خود را خدمت به دین و فداکاری در راه خدای دانند! در حالیکه ندانسته و بدون مزد به ساواک خدمت می کنند! بدیهی است مقصود اصلی ساواک از این کارها کوبیدن یاران امام خمینی و کور کردن خط امام و سرانجام نابود کردن انقلاب امام بود.

و باید دانست که نویسنده «شهید آگاه» در ایجاد این جو دشمنی سهیم بوده زیرا ایشان مضمون «شهید جاوید» را که می گوید «امام حسین (ع) می خواسته تشکیل حکومت اسلامی بدهد» بدعت می داند و مبارزه با آنرا واجب! (شهید آگاه ص ۷۴) بنظر حُجّه الاسلام صافی نویسنده «شهید جاوید» و آیه الله منتظری و آیه الله مشکینی که کتاب نامبرده را تأیید کرده اند هر سه اهل بدعت هستند! و معلوم است که الحاق این فکر مردم ناآگاه را بر میانگیزد تا با این بدعت و آورنده و تأیید کنندگان مبارزه کنند و اگر بتوانند آنرا نابود سازند!

ریاست ساواک استان اصفهان

خبریه و نشریه

تاریخ

پست

اداره کل سوم

سازمان اطلاعات و ارتباطات

ردیف

درباره شیخ حسینعلی منتظری

مطاف به ۲۵۷۲۹ هـ - ۲۰/۱۲/۴۹

اخیراً شخصی بنام شیخ نعمت اله نجف آبادی کتابی تحت عنوان شهید جاوید چاپ و منتشر ساخته که در آن مطالبی برخلاف عقاید شیعه و در رد علم غیب ائمه درج نموده و شیخ حسینعلی منتظری مقدمه ای بر آن کتاب نوشته و این امر موجب ناراحتی مسلمانان روحانیون قم را فراهم آورده است بنحوی که اعلامیه هائی علیه آنان چاپ و توزیع کرده اند. خواهشمند است دستور فرمائید با استفاده از جرحان فوق و اشاعه آن نسبت به بهره برداری از این موضوع علیه منتظری اقدام و نتیجه را اعلام نمایند.

مدیرکل اداره سوم - مقدم

۱۳۱۳

گمرنده

ریاست ساواک قم پیرو ۱۳۱۳/۴-۳/۱۲/۴۹ جهت اطلاع و اقدام لازم

و اعلام نتیجه بایگانی شود

۲۰۳۵۴

۱۳۱۳

خبریه و نشریه محرمانه

۷۷۱۹۸

۱۳۱۳



شماره
تاریخ
پیوست

سخت‌وزیری
سازمان اطلاعات امنیت کشور
س.د.د.ا.ک

در باره..... شماره ۲-۲

چاپ گردد بهره برداری قابل توجهی برای تضعیف طرفین خواهد گردید.

نظریه:

باتوجه به مراتب بالا چنانچه اقدام بچاپ استفتائیه های مذکور بصورت دفترچهای گردد موقعیت حسینعلی منتظری و گلبایگانی و دیگر طرفداران خمینی بیش از پیش در - اصفهان و نجف آباد و قم و سایر شهرستانهای مذکور تضعیف خواهد شد. مستدعی است در صورت تصویب از طریق اداره کل پنجم نسبت بچاپ استفتائیه ها که مقدمه ای بشرح پیوست بآن ضمیمه گردیده اقدام وجهت توزیع بساواکها ارسال گردد.

۶
۵۷
۴۴
۳۳
۲۲

اقدام کننده - وثوقی
بخش ۳۱۲ - ۳۳
معاون اداره یکم عملیات و بررسی - مبین
رئیس اداره یکم عملیات و بررسی - جوان

احتمالاً این امضاء از بابی معروف است

۵/۱۹
۳۴
۵۷/۱۹



شماره
تاریخ ۱۲/۷/۵۷
پیوست

سخت‌وزیری
سازمان اطلاعات امنیت کشور
س.د.د.ا.ک

گزارش

۳۱۲

در باره..... استفتائیه های طلاب و روحانیون از مراجع تقلید در مورد کتاب شهید جاوید.

محترماً با استحضار می‌رساند:

همانطور که قبلاً به عرض رسیده انتشار کتاب شهید جاوید توسط صالح نجف آبادی در من طما و روحانیون در شهرستانهای مذکور سرودانی ایجاد و اکثر روحانیون از انتشار کتاب مزبور که در آن اطلاع امامان از عالم غیب نفی گردیده ناراحت و آنرا مخالف با عقوالت مذهبی دانسته اند.

اینک ساواک اصفهان گزارش نموده است که عده ای از طلاب و روحانیون نامه های استفتائیه ای به مرضی و گلبایگانی و محمدتقی نجفی بر وجهی و حائری نوشته و از مشارالیهم خواسته اند که نظریات خود را در مورد طبع و انتشار مطالب کتاب شهید جاوید در ذیل استفتائیه بیان نمایند که طماری فوق الذکر نویسنده کتاب و تقریباً نویسنده آن - (حسینعلی منتظری) را منحرف خوانده و خواسته اند که از مطالعه اینگونه نوشته ها خودداری نمایند.

ساواک مزبور افزوده استفتائیه های فوق الذکر بصورت فتوایی در اصفهان و نجف آباد بصورت پراکنده بخش گردیده و محلت هزینه ای که جهت تهیه کننده داشته کمتر در دسترس همگان قرار گرفته است و افزوده چنانچه اقدامی بعمل آید که کلیه روحانیون و متمسکین مذهبی از نظریات نویسنده کتاب و طما آگاه گردند و این نوشتجات بصورت دفترچه ای

سخت‌وزیری

به ریاست ساواک
از اداره کل سوم (۳۱۲)
عبارت دستنویس: (کلیه ساواکها) است
داین دلیل است که این نامه همراه با ۲۰۰۰۰ جلد از
جزوه مذکور در بین برای رؤسای ششم
ساواکها فرستاده شده است.
شماره
تاریخ
پهوست

در باره: استفتائیه های روحانیون از مراجع تقلید در مورد کتاب
شهبود جاوید

بدینوسیله حدیثاً جلد جزوه فوق الذکر بهیوست ارسال خوا هشمند است
در ستور فرمائید با استفاده از منابع مورد اعتماد و سایر امکانات موجود بطور
غیر مستقیم و بنحویکه در حالت ساواک در توزیع آن بهیچوجه اشاعه نیابد
نسبت به بخش جزوه مذکور در بین افراد و گروههای متعصب مذهبی و
روحانیون افراطی منطقه اقدام و نتایج حاصله را ضمن اعلام چگونگی
عکس العمل خوانندگان جزوه مزبور باین اداره کل منعکس نمایند.

مدیرکل اداره سوم - مقدم

سند شماره ۳۱۲

۳۱۲، ۸۰۹۴
۳۸۳۵۶
۵۷۸۹۸
۵۲۳

يك تحقيق جالب :

سؤال : در نهج البلاغه آمده که حضرت علی (ع) فرمود: « أَيُّهَا النَّاسُ
سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَنَا يَطْرُقِ السَّمَاءُ أَعْلَمُ مِنِّي يَطْرُقِ الْأَرْضِ (۱)
یعنی ای مردم پیش از آنکه من بمیرم آنچه نمی دانید از من پرسید که من راههای
آسمان را بهتر از راههای زمین میدانم » آیا مقصود از این سخن امام که میگوید:
راههای آسمان را بهتر از راههای زمین میدانم چیست ؟

جواب : کلمه « سماء » در بسیاری از استعمالات بمعنای عالم معنی
و جهان ماوراء طبیعت استعمال شده چنانکه کلمه « آرض » نیز بمعنای جهان
ماده و زندگی دنیا آمده است و ما برای نمونه به چند مورد اشاره میکنیم :
۱ - حضرت علی (ع) در باره وفات رسول خدا (ص) خطاب به آنحضرت
میگوید : « لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ النَّبُوَّةِ وَالْأَنْبَاءِ
وَآخِبَارِ السَّمَاءِ (۲) یعنی بامرگ تو ای رسول خدا چیزی قطع شد که بامرگ

(۱) نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۱۸۹ (۲) نهج البلاغه خطبه ۲۳۵

غیر توقیع نمیشود و آن چیز ، نُبُوت و پیغمبری و اخبار آسمان بود .
معلوم است که مقصود امام از اخبار آسمان اخبار منظومه شمس
و کهکشانها نیست بلکه مقصود ، و حیثی است که از جهان ماوراء ماده به
پیغمبر خدا (ص) میرسد .

۲ - حضرت علی (ع) درباره تسلط حکام بنی امیه و گسترش ظلم آنان
میفرماید : « در آینده ظلم بنی امیه ساکنان شهرها و بیابانها را فرا خواهد گرفت
فَيَوْمَئِذٍ لَا يَبْقَى لَهُمْ فِي السَّمَاءِ عَاذِرٌ وَلَا فِي الْأَرْضِ نَاصِرٌ (۱)
یعنی در آن هنگام برای مردم نه در آسمان عذرپذیری باقی میماند و نه در زمین
یار و مددکاری . مقصود امام اینست که هنگام گسترش ظلم بنی امیه خدا
عذر مردم را می پذیرد (چون خودشان سبب تسلط بنی امیه شدند) و نه کسی
در زمین آنانرا یاری میکند . چنانکه روشن است مقصود از « سَمَاء » عالم
الهی و جهان ماوراء ماده است .

۳ - حضرت علی (ع) در آخر خطبه بیستم از نهج البلاغه پس از اندرز
تکان دهنده ای میفرماید : « وَ مَا يُبَلِّغُ عَنِ اللَّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمَاءِ إِلَّا الْبَشَرُ
یعنی پس از فرستادگان آسمان کسی جز بشر از جانب خدا تبلیغ رسالت
نمیکند . بدیهی است که مقصود آنحضرت از رُسُلِ سَمَاءِ فرشتگان
وحی است ، پس کلمه سَمَاءِ بمعنای عالم وحی و جهان ماوراء ماده استعمال
شده است ، و به همین اعتبار میگوئیم : قرآن کتاب آسمانی است یعنی کتابی
است از عالم الهی و ربوبی .

۴ - در قرآن کریم درباره مرد عالمی که دنیا پرستی وی از پرواز در
جهان معنی محروم شدن کرد میفرماید : « وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ

(۱) نهج البلاغه خطبه ۱۵۸

الْأَرْضِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ (سوره اعراف آیه ۱۷۵) یعنی اگر ما
راستیم بوسیله آیاتی که به وی داده بودیم او را به سوی جهان معنی و
انیت بالا میبردیم ولی او به سوی جهان ماده و دنیا سخت رغبت پیدا کرد پس
سگ او وصف سگ است . به معنی گفته اند : این عالم بَلْعَمَ باعوراء
ماده است . در آیه شریفه رَفَعُ به معنای بالا بردن به سوی جهان معنی و عالم
ربوبی است و کلمه اَرْضُ به معنای جهان ماده و عالم دنیا استعمال شده است .
عارف میگوید :

جان گشوده سوی بالا بالها تن زده اندر زمین چنگالها

الا یعنی جهان معنی و ماوراء ماده و زمین یعنی جهان طبیعت و عالم دنیا .
۵ - از امام صادق پرسیدند آیا ممکن است خدا اطاعت بنده ای را بر مردم

اجب کند که خبر سَمَاءِ را از وی پنهان کرده است ؟ امام جواب داد :
بَلَىٰ أَكْرَمُ وَ أَرْأَفُ بَعْبَادِهِ مِنْ أَنْ يَفْرَضَ عَلَيْهِمْ طَاعَةَ عَبْدٍ يَحْجُبُ عَنْهُ
سَمَاءِ (۱) یعنی خدا بر بندگان مهربان تر است از اینکه اطاعت بنده ای
را بر آنان واجب کند که خبر آسمان را از وی پوشانده باشد . مقصود امام
اینست که خدا هرگز اطاعت بنده ای را که از قوانین الهی آگاه نیست بر مردم
اجب نمیکند ، پس خبر آسمان به معنای قوانین الهی و احکام آسمانی است .

۶ - امام محمد باقر (ع) درباره لزوم پیروی از امام به ابی حمزه میفرماید :
أَبَا حَمْزَةَ يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَأَيْتَ قَبْلَكَ قَبْلَكَ دَلِيلًا وَأَنْتَ بِطَرُقِ السَّمَاءِ
بَلْ مِنْكَ بِطَرُقِ الْأَرْضِ قَاطِلٌ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا (۲) یعنی ای ابو حمزه یکی
سما که میخورد به یک سفر چند فرسخی برود برای خود راهنمایی انتخاب
کند و بی تردید آگاهی تراز راههای آسمان کمتر از راههای زمین است

بهار طبع جدید ج ۲۶ ص ۱۰۹ (۲) اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۴ و ۱۸۵

پس در مورد راههای آسمان برای خود راهنمایی انتخاب کن . مقصود امام اینست که توراههای زمین را بهتر از احکام الهی و دستورات آسمانی میدانی با اینوصف برای مسافرت خود راهنمایی پیدا میکنی در اینصورت برای فراگرفتن احکام الهی و قوانین دینی بطریق اولی باید امام و پیشوایی داشته باشی . پس طُرُقِ سَمَاءِ در این حدیث به معنای قوانین دینی و دستورات آسمانی است مرحوم مجلسی در جلد دوم مرء آت العقول چاپ جدید ص ۳۲ در شرح این حدیث میگوید : « وَالْمُرَادُ بِطُرُقِ السَّمَاءِ الطَّرِيقُ الْمَعْلُومَةُ بِالْوَحْيِ النَّازِلِ مِنَ السَّمَاءِ . . . یعنی مقصود از طُرُقِ سَمَاءِ راههایی است که بوسیله وحی آسمانی معلوم می شود . » مرحوم مجلسی این معنی را اولین معنی و احتمال راجح در معنای این حدیث دانسته است .

نتیجه :

از آنچه گذشت روشن شد اینکه حضرت علی (ع) در نهج البلاغه در سخن مورد سؤال میفرماید : من راههای آسمان را بهتر از راههای زمین میدانم مقصود آنحضرت اینست که من احکام الهی و دستورات آسمانی را بهتر از امور مادی و کارهای دنیائی میدانم و هرگز نباید تصور شود که مقصود امام از طُرُقِ سَمَاءِ در سخن یادشده طُرُقِ کَهْکَشَانِهَآ و منظومه های شمسی و راههای ثوابت و سیارات است و حضرت امیر (ع) میخواهد بفرماید : من راههای موجودات فلکی و کُرَاتِ آسمانی را بهتر از راههای حجاز و عراق و شام میدانم !

بدیهی است علت اینکه حضرت علی (ع) احکام الهی را بهتر از امور مادی میداند اینست که احکام الهی و آسمانی را بدون واسطه از پیغمبر خدا (ص) آموخته و از این رو بطور کامل و بدون کمترین ابهام از آنها آگاه است .

